فسانہ گشت و کہن شد حدیث اسکندر
سخن نو آر کہ نو را حلاوتیست دگر

سخن نو

حصہ دوم

یعنی

انتخاب نثر و نظم فارسی جدید

مع فرہنگ

برائے امتحان انٹرمیڈیٹ

ناشر:- ایجوکیشنل بک ہاؤس سول لائن شمشاد مارکیٹ علی گڑھ

باہتمام
منظور احمد خاں منیجر
مسلم یونیورسٹی پریس علی گڑھ
میں طبع ہوا

بنام خداوند بخشنده دستگیر

دیباچه

از دیرباز خواستار بودم که برای محصلین دوره دوم متوسط مدارس سند چند تا کتب منتخبات فارسی جدید یعنی عصر حاضر را ترتیب دهم که دارای سبک ادبیات جدید ایران باشد، اما چگونگی کار و تضیق اوقات مانع این عزم بود. کنون که فرصت دست داد خواست دل بران داشت که آرزوی دیرین خود به فعل آید.

لذا نتایج فکریه دانشمندان عصر حاضر را به وقت مطالعه نمودم و از آن افکار گزین انتخاب نموده پیشکش دانشمندان می نمایم تا محصلین بهره کامل از سبک ادبیات ایران جدید یابند خصوصاً در موارد ادبیات قدیم و جدید فرق ایشان را تمیز کامل باشند و از عهده امتیاز بخوبی برآیند و خصوصیات هر سبک را بفهمند.

اینجا لازم دانم که لفظی چند راجع به انتخاب مقالات و منظومات این تألیف بانجمیم و چگونگی این را شرح دهم. هر کتاب دارای دو قسمت است یکی نثر و یکی نظم. قسمت نثر را حسب شرح ذیل به چهار باب و نظم را به دو تقسیم نموده‌ام

در باب اول حصهٔ نثر یک افسانهٔ وطن دوستی یا فداکاری است که در دورهٔ مشروطیت تمام اصحاب قلم و ادب ایران در بیدار ساختن هم وطنان خود از نطق و قلم جهد نمودند و این را آلت حصول استقلال ساختند. این افسانهٔ هیجانی را که انتخاب کردم قطعاً و کاملاً آزاد و پاک از آن جذبهٔ عشق و محبت است که در ادبیات رسمی یافته شود و طبائع محصّلین را مشوش و مشتعل سازد.

در باب دوم بشرح حال یکی از رجال عالم است خواه عالم اسلامی یا غیر اسلامی که دورهٔ زندگانی او برائے دانش آموزان سبق آموز باشد و طبایع شان را به تطور و ارتقائے زندگی بعث کند.

در باب سوم چند سخن ها از شرایط صحت و حفظ بدن را اقتباس کرده ام تا از آن شاگردان استفاده نمایند و محصّلین واقف شوند که رعایت حفظ الصحت چه قدر لازم است و ریاست صحیهٔ ایران چه قدر کوشش ها باصلاح حال ایرانیان نموده است.

در باب چهارم صفحهٔ چند از تاریخ ادبیات ایران است که اکثر حصهٔ آن یکی از مشاهیر استادان انگلیس که محبّ ایران است.

باب اول حصهٔ نظم دارای منظومات سیاسی است که احساسات وطن پرستانهٔ چند نفر از معروف‌ترین شعرای عصر جدید را آئینه‌داری کند و محتوی آن سرودات است که در عهد مشروطیت و برای استقلال ایران ایرانیان سروده‌اند —

باب دوم حصهٔ نظم مشتمل بر منظومات اخلاقی است، چند منظومات اخلاقی را که آثار قریحهٔ خاطرهای دانشمندان ایران و افغان است اقتباس کرده‌ام. گذشته از منظومات شعرای ایران از حیثیت در برابر بهترین اشعار اخلاقی عهد قدیم آورده می‌شود تا هویدا گردد که زنان ایران دوش بدوش مردان در تربیت فکر و اصلاح اخلاق مخصوص به اصلاح حال اناث ایران چه کوششها بخود لازم کرده بودند.

امیدوارم که سرودات بنده در ضمن این خدمت ادبیات فارسی که نفوذی در اذهان و قلوب خوانندگان پیدا خواهد کرد به نگاه پسند و نظر استحسان دیده شود —

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ

فہرست مندرجات

حصہ نمبر ۱

حصه نظم

باب اول منظومات سیاسی

باب دوم "منظومات اخلاقی و ملّی"

باب اول

خواب یوسف عمو

این شیخ قدراعی حافظ قرآن بود. و در حیات مرحوم حاجی شیخها ماه مبارک رمضان بخانهٔ ما می آمد و تلاوت قرآن می کرد. دو سال قبل بعد از افتادن از ترموای که راه آهن اسبی است، آنجا در وقت شلوغی اکثر اتفاق می افتد که در عراده ترموای بیست شخص را احتیاط نمیکند سرپای ایستند و یا آنکه در بیرون آمدن می کنند فی الفور پرت شود و دائما احتمال صدمه دارد. این بیچاره پیش از استقرار عراده خواسته بیرون برود عراده تکانش داده انداخته بود.

رفته رفته پیش آمده، دیدم درست شیخ قدرا است، با همان ردا و عمامه و در پشت عصا و دست دیگر تسبیح دارد، چون نزدیک شد سلام دادم، جواب علیک شنیدم. پرسید:

یا یوسف کجا میروی؟ گفتم:

بزیارت اهل قبور، گفت:

برگرد - نه قبور مانده و نه اهل قبور -

من خیال کردم مزاح می کند چه عادت دیرینهٔ او بود که ظرافت زیاد میکرد، ولی هیچگاه باطل نگفتی، گفتم :-

نیست یا هست، من خواهم رفت. گفت :-

گویا سخن مرا صدق نه پنداشتی؟ من می گویم نیست، تو هم مرو، گفتم :-

شیخنا! عادت من برآن قرار یافته که هر روز اینوقت میروم، دیروز هم آنجا بودم، چه طور میگوئی نیست؟ گفت :-

امروز نه، از دیروز است، شب رود نیل طغیان کرده، تمام قبرستان وغیره را مانند دریاچه کرده. گفتم :-

یا شیخ تو عقلت را باخته، میخواهی با این کوری من بینا را فریب دهی؟ دیدم :-

شیخ از حالت اعتدال بیرون رفت، با غیظ تمام گفت :-

یا یوسف! یا یوسف! دستت را بمن ده، و سلم را دادم، سخت گرفت و گفت :-

یا یوسف - (اذا تم العقل نقص الكلام) ای غافل! اگر نخواندی (قل هل يستوى الاعمى والبصير افلا تتفكرون)؟ اوّل اندیشه و آنگاه گفتار، من اعمی هستم، ولی کور نیستم، کور نابینا تو هستی - که از روی جهالت تو من سرزنش کردی - و دل مرا رنجاندی، حالا با من بیا تا بتو ثابت کنم که کور منم یا تو - مرا کشیده بجانب قبرستان دستم

را محکم گرفته و سخت فشار میدهد، کم مانده که دستم بترکد. گفتم:-
یا شیخ! دستم را رها کن، اذیت مده، من خود می آیم. گفت:-
نمی شود، تا کوری ترا ثابت نکنم، از دستم خلاصی نداری -
خواه مخواه رفته تا رسیدیم بجائیکه مزارستان بود، دیدم حقیقةً آب
احاط نموده، و مانند بحر مواج گشته، با وجود این شیخ اراده رفتن داشت،
ناچار ایستادم، شیخ گفت:-
چرا نمی آیی؟ گفتم:-
چون تو اکنم آمده اگر قدمی پیش بردارم، با آب خواهم گذاشت
درکنار دریا هستیم. شیخ گفت:-
چگونه گفتی من دیروز آمدم؟ دیدی که کور تو هستی -
من در کمال حیرت نگران، و در اندیشه بودم، که آیا قبر ابراهیم بیگ
و مجوبه چه شد؟ بختی درین اندیشه بجانب قبر ایشان نگران بوده دیدم
دو درخت سرو از آب سر بدر آورده، رفتم دست داده، آهسته
آهسته بنای گریه گذاشتم:-
شیخ گریستن مرا ملتفت شده. گفت:-
گریه مکن، بیا، ازین دو بعد کسی را طعن مزن. گفتم:-
صدق یا شیخ، مرا عفو کن، و دستم را رها فرما. گفت:-
نمی شود، بیا با من. گفتم:-
یا شیخ! الکفایت کرد، دیگر به انجایم میبری. گفت:-

جهنم را خیال کردم از خشم و غضب میگوید گفتم :-
شیخنا! کدام جهنم؟ گفت :-
جهنم ایرانیان - در فکرم که از دست این مرد چگونه خلاصی یابم - و هیچ چاره
رهائی جز اینکه بالا بکوهست در دست او بپای رفتن گذاشتم - و نفسم
قطع شده تا رسیدیم نزدیک اهرام بزرگ شیخ گویا کور نیست - در حرکت
ابدا عصائی نزد تا داخل اهرام شدیم تا بی اختیار گفتم :-
شیخنا اینجا اهرام است؟ در جواب گفت :-
من هم ترا باینجا آوردم من با اینکه بی بصرم میدانم ولی
تو با چشمان کور حقیقی هستی مرا کشیدی درون اهرام -
هر کس اهرام را دیده میداند که این بنا از آثار فراعنه است و
اینقدر مهیب که بتماشای مصری آیند تا جائیکه ممکن است
درون اهرام میروند نهایت اندر اسی ندیده بین العوام مشهور
شده که طلسم است کسی نتوان رفت ولی در حقیقت چنان نیست
کرده اند که رفته رفته در درون او هوا مفقود میشود و نفس تنگ
می پذیرد لهذا پیش رفتن مشکل و غیر ممکن می گردد تا محل معلوم
رفتن با چراغ میروند بعد از آن بجهت الطفای هوا چراغ
هم خاموش میشود -
باری - رفتیم تا بعض آوازهای وحشت انگیز می شنیدم و
باز قدری پیشتر رفته رطوبت و گل ولائی نمودار شده تا گفتم :-

یا شیخ! از گفتهٔ خود نادم گشته‌ام! توبه نموده‌ام! معذرت میخواهم!
مرا عفو فرمائید! من میدانم از این بیشتر رفتن محال است. آخر
این اهرام مقبرهٔ هولناک و پرخطر است. شیخ گفت:-
اهرام گذشت. من بتو گفتم که ترا بجهنم میبرم. بیا! گفتم:-
دستم را رها کن، درد میکند. گفت
من هنگام رها کردن دست ترا میدانم. خدایا چه چاره سازم
مانند بیدی لرزیدم. چه بلا است که بسر من آمده. دوچار این کور مصلی
شده‌ام. ترسان و لرزان رفته تا جائی رسیدیم که شیخ گفت:-
دیگر احتمال گم گشتن نمانده. اکنون دست ترا رها میکنم. به پله وارد
شدیم که رو به نشیب میرفت. شیخ فرمود:-
سر عصای مرا بگیر و از عقب من بتأنی بیا. کم کم آغاز به نشیب
کردیم. یک، دو، سه، چهار، پنج - هرچه رفتیم تمام نشد. و هزار پله
متجاوز رفته و دیدم تمام شدنی نیست. عاجزانه گفتم:-
یا شیخ! کوفته و مانده شده‌ام. رگهای زانویم گسیخت. طاقتم طاق
گردید. از این پله کی خلاصی خواهم یافت؟ با که هفت طبقهٔ زمین را هم
سیر کردیم. آخرین منزل ما کجاست؟ گفت:-
جهنم و عنقریب [illegible] طی میکنیم. ناگاه بوی گند بسیار بدی بدماغم خورد
که گویا لاشه و یا استخوان و موی در آتش میسوزانند. از تعفن و
بوی گند کلهٔ سرم تپیدن گرفت. باز چند پله پائین رفته و دیدم پیچیده

چشمانم اشک ریز شد، زیاده متاذی شدم، خوف و هراس از یکطرف، تعفن و گند و دود غلیظ از طرف دیگر، مآل کار خود را اندیشیده بنای های های گریستن گذاشتم. شیخ گفت:—
گریه را موقوف کن، والا ترا در اینجا گذاشته، خواهم رفت. از ترس نفس را در سینه حبس کرده، قطع گریستن کرده، پرسیدم:
تا کی خواهیم رفت؟ چند پله دیگر باقیست؟ گفت:—
نزدیک است پله ها تمام شود. آنقدر نکشید که پله ها تمام شد، روشنائی آتش نمایان گشت، وادی وسیع بسیار ظلمانی نمودار شد. آواز ناله و فغان و گریه های زار و زار و صدای الامان و آخ و اوخ گاهی بلند و گاهی آهسته می آمد، پرسیدم:—
یا شیخ — اینجا کجاست؟ گفت:—
جهنم — ولی جهنم ایرانیان است —
حال التصور نمیتوان نمود. وقتیکه نام جهنم شنیدم چه حال بر من روی داد. رعشه بر اندامم افتاده مانند بید می لرزیدم، گاهی فکر می کردم این شیخ ساحر و جادوگر بوده نمیدانستم، گاهی بخیالم میرسید که ان شاء الله خواب می بینم. قدری پیش رفته، دیدم:—
از آتش سریرها درست کرده، و در روی هر سریری یک نفر را نشانده اند، بقسمی که هر یک از این سریرها از دیگری چند ذرع فاصله دارد،

شیخ پرسید؟ چه می بینی؟ گفتم:
تخت آتشین‌ها که در بالای هر یک شخصی نشسته است گفت:
درست دیده‌ای؟ گفتم:
آری، پرسید:
چه میکنند؟ گفتم:
در سریر اول یکی را نشانده که از هر شانهٔ او ماری از آتش بیرون
آمده با زبان آتشین و مارغ دهان و گوشش او را میلیسند و یکنفر از
مالکان دوزخ مانند آهنگران تخته‌ها سین در کورهٔ جهنم تافته بر سر آن
سندان وار گذاشته، چند نفر دیگر از مالکان عمودهای گران در دست
گرفته، مانند آهنگران آن تختهٔ آتشین را بر سر او میکوبیدند شیخ گفت:
خوب دیده عرض کردم بلی، ولی نشناختم، جواب داد:
این همان شخص است که اوّل ظلم را با اهالی ایران روا داشته و
هزار سال پادشاهی نموده نگاه بر در حاشیهٔ سریر او نموده، دیدم این
عدد اسم است (۸۲۹) (یعنی ضحاک)
باز قدری رفته دیدم یکنفر بقیافه و لباس فرنگی، در بالا سریر گی
که دورش حصاری از آتش کشیده بود این طرف و آن طرف میدوید که
شاید راه فراری برای خود بجوید ولی نمی یابد، زبانش را مانند شیر از
دهانش بیرون آمده فریاد می زند ولی بفریادش نمی رسد شیخ پرسید:
چه می بینی؟ آنچه دیده بود بیان کردم گفت:

درست دیده‌ای این همان عمر است که با ایران آتش زد، و تا
پشت خود را بیادگار بگذاشت، بر دروازه حصارش دیدم این عده
رسم است (۳۳۵)
باز قدری رفته دیدم یکنفر لای تخت آهنین و زری عرب نشسته
مالکان پشم از چین و لباسش میخهای آهنین تا ته بزبان او میکشند
اولی سیخ را تک شیده و دیگری میدواند، از شیخ پرسیدم:
چه می‌بینی؟ آنچه دیده بودم عرض کردم شیخ گفت:
این همان آدم است که ظلم بیجا در ایران بحد کرده و سبب شد که
آل رسول (صلعم) را ناسزا گویند، هزاران اولاد فاطمه (ع) را
شهید نمایند و در آن اثنا ظلم برا عداد و افتاده که چنین بود (۳۳۶)
باز قدری پیشتر رفته دیدم بلباس تاتاری یکی را نشانده بزرگتر
از سنگ آسیا از آهن تفتیده تاج مانندی بسرش گذاشته اند،
چشمهایش از حدقه بیرون آمده، زبانش یک شبر بر سینه اش افتاده
ملائکه فلاد و شیدا و میلهای سیخ شده گوشتش فرو می‌برند و از آن طرف
ورق آورند و دیگری را فرو می‌برند شیخ فرمود:
چه می‌بینی؟ ما وقع را تفهیم ... نمودم:
درست دیده‌ای این همان شخص است که تاج دارالایران را گرفته
تاج شاهنشاهی را بظلم بسر گذاشت، اینانند که در حق ایشان وارد
شده (من قتل مؤمنا متعمدا فجزائه جهنم خالدا فیها و غضب الله

علیه و لعنه و اعدّ له عذاباً عظیما) از نامش پرسش نمودم گفت
عددشان را ثبت سینه خود نموده بدین که خودت کردی نامش را
کاشف السرائر بر تو کشف خواهد نمود — چون عدد او را ملاحظه کردم ۹۸
بود شیخ فرمود:—

بیا رفتیم بجای دیگر دیدم جمعیتی بردیف نشسته اند — مردی لباسها
آتشین از چپ و راست هریک از ایشان دو لقمچیها ایستاده
ایستاده، در دست هریک مهری از آتش [illegible] جیحون لیسمار
و سینه و پشت ایشان میزنند و میگویند:—
(ذوقوا ما کنتم تکنزون) زبانهای ایشان باندازه یک شبر از دهان
بیرون افتاده آتش را با هر دو دست برداشته و می خورند شیخ گفت:
چه می بینی؟ آنچه دیده بودم عرض کردم — گفت:—
اینها کسانی هستند که منع زکوة کرده، و مال ایتام را خورده اند،
و در حق ایشان خداوند عالم میفرماید (ان الذین یاکلون اموال
الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا) چون جماعت
اینها زیاد و اعداد شان زرهم و برهم بود نتوانستم تمیز دهم —
فقط سه عدد آنها را دیدم که چنین بود (۲۰۹۸) و (۶۹۳۵) و (۲۴۳)
پس شیخ فرمود:—
بیا نگاه کن — پس رفته دیدم جمع کثیری در رکوع و سجود و در
بیابان آتشین زبان‌هاشان بطرف راست و چپ از دهن بیرون آمده،

۱ وچانه‌شان اعوجاج یافته خون از حلقشان می‌ریزد. شیخ گفت :-
چه دیدی؟ کیفیت را گفتم. فرمود :-
خوب دیده. در حق ایشان است آیهٔ (الذین هم یراؤن) عدد اینها
نیز زیاد بود. فقط این چهار عدد را از ایشان بیاد دارم (۵۹۹) (۱۵۸۸)
و (۱۹۱۰) و (۵۶۲)
باز هم شیخ قدری برد و گفت :-
سیر کن، دو دیده بگشا، دیدم بلیست دیدنی و بازیست
خندیدنی، گوی بزرگ که اگر سواری در یکطرف آن بایستد از طرف
دیگرش نمایان نیست مانند کرهٔ مصنوعی که ما هم در خانه داریم، (گلوب)
بینامند، در شکل هندوانه. نه سر دارد و نه تن، ولی پانصد و شصت
هزار دست دارد از آتش افروخته، ناخنهایش مانند چنگال شاهین تیز
با این دست و چنگال مردم را سخت گرفته، بعضی را از دست، و
جمعی را از ساق، برخی را از پیش. دسته‌ای را از دامن و گریبان.
مانند گوی میغلطد. و گرفتاران خود را هم با خویش میغلطاند گاه سرها
شان بزمین آتش وگاهی کله، وگاهی بدست چپ وگاهی راست، و بعضی
بپا، متصل چرخ میزند، و گرفتاران را هم میچرخاند چنین تماشا
در صحنه هیچ (تیاتر) دیده نشده. مبتلایان همی فریاد می‌کنند، و داد میزنند
امان از دست تو، فغان از کید تو، ای دنیای غدار بیوفا بس
است، رها کن ما را، بس است، خلاصی ده ما را، لعنت به روی

و محبت تو، عاقبت ما را مبتلاے رنج و عنا و گرفتار جور و جفا کردی -
نالهٔ اینان ابداً تاثیر نمی کرد، و آن گره کردی از غلط دو اغلط و از
چرخ زدن آرام نمی گیرد، و می گوید: —
«شما دوستان من بودید، لذا من هم از شما محبت خود را قطع نمی نمایم و
نمیتوانم شما را رها کنم، و از خود دور سازم. گرفتاران در تلاش که
بلکه خود را رها سازند، ولی آنچنان نشان نگرفته بود که خلاصی ممکن شود»
بخیالم رسید که مردم میگویند فلانی دنیا را صد دستی گرفته، اکنون می
بینم برعکس است، دنیا دوستان خود را بهزار ها دست گرفته ا
دیدم شیخ هم بطرفم نگاه کرده پرسید: —
چه می بینی؟ ماوقع را گفتم. فرموده: —
راست است ایشان آن کسانند که فریفتهٔ عشوهٔ دنیاے
دون شده، حقوق ایران و ایرانیان را فنا کرده. ملک را خراب
نموده بجهت دوروزهٔ آسائش خود خانهاے حق آبا نساختیم
پارک و منبل فراهم آورده از حق عدول کرده اند. در حق ایشان
است (اخسر الناس من رضا بالدنیا عن الاخرة) و در حق ایشان
نازل شده (ماواهم جهنم ولا یجدون عنها محیصا) شیخ فرموده: —
هیچ از این ها را می شناسی؟ عرض کردم، خیر. گفت: —
آن صاحب لحیهٔ طویل و این دارای جبه قیمه حقیر را ملاحظه نما که بر سینهٔ
هر یک یکی از آتش ثبت شده در سینهٔ یکی این شعر را دیدم —

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
بشرط آنکه نگوییم از گذشته شکایت

بیا (هو یا با، هو یا با، هو یا با) ؛ در ذیل آن این عدد رسم بود (۱۰۱۱) و رسیده دیگری (ا با لهٔ آب شور و دریای خزر) و این عدد (۶۰۳) رسم بود با سیس شیخ فرمود:—

بیا تا هم بگفت:—

سیر کردم، دیدم مانند دکان قصابان، مردم را با قناره های آهنین زده، عده ای سیاستمداران را با آهنین در آتش و در زخم سرخ نموده، در دست گرفته، هر یکی به ضربت قطعهٔ از اعضای ایشان را قطع کرده بزمین می اندازد، و دیگری برداشته عضو مقطوع را بجای خودش می گذارد و با قطران جوشیده میچسپاند. باز باسا او را از جای دیگر قطع میکند، و دیگری پیوند میکند. شیخ پرسید:—

چه دیدی؟ گفتم آنچه را دیده بودم، فرمود:—

درست دیده! اینها کسانی هستند که بجهت ریاست دنیا این روز را فراموش کرده، عوام را فریب داده، مذهب و آیین نو از خود اختراع نموده، سخنان مهمل بهم بافته، اوهام ساخته، تفرقه میان امت مرحومه انداخته، و ظلم بوطن و ابناء وطن خود کرده اند ظلم ایشان مافوق جمیع مظالم سایر ظلم است. در حق ایشان بیان شده

(هذه جهنم التي كنتم توعدون اصلوها اليوم بما كنتم تكفرون)

چند نفر ایشان از این قرار بود (۵)-(۱۱۹)-(۱۳۲)-(۱۹۵)-(۲۹) شیخ گفت:
بیا- قدمی چند پیش بنهاده، میدانی دیدم که مانند چمن، سبزه اش از نیران، و در وسط آن یارگی مشتعل از آتش. و چیلهایش هم از مواد آتشین بود، و در هر جانب او صندلی ها گذارده، و در مقابل هر صندلی الواح عذاب های گوناگون نمودار بود، عده ای ملائکه غلاظ و شداد با کمال غلظت و شدت شخصی را با انتهای بدات در حالتیکه کنده های قاطرچی را، مانند حمایل های امیرتومانی و امیرنویانی از جیب و راست او آویخته بودند، کشان کشانش بدان چمن زار کشیده و هر آن او را یکی از صندلیهای عذاب نشانیده معذبش می داشتند، و در مقابل هر صندلی عذاب، لوحه آویخته با قلم آتشین کلماتی چند بر او رسم بود هر قدر دقت کردم آن کلمات را بخوانم نتوانستم، به شکل این چند لفظ را که خیلی جلی بود خواندم (امتیاز روزنامه تعطیل بزرگان وطن خواه لفظ "ظل" هم در او دیدم، فروش سلطنت ایران، کلمه "قرض" را هم در وی ملاحظه نمودم، قتل احیا کنندگان ایران، حروف "این" هم در او مشاهده کردم، خیانت با ملت، خدعه با شوری، تخلف از تخلف قرآن هم معاینه شد.

در بین اثنا نظرم بدان سوی میدان که خیلی عجیب بود افتاده، جماعتی را ایشان خندان دیدم که به تماشا مشغول بودند، جمعی را بسا نیز هم را یکی از صندلیها که مخصوص بیک نوع از عذاب بودی نشانیدند.

طبقهٔ از آن جماعت صداها را به هورا بلند می نمودند، و یکی از آن لوائح که
مقابل آن آویخته بود اشاره میکردند، و موکلی مخصوصاً آن لوحه را در
نظر او جلوه داده با آواز مهیب می گفتند (بچش نتیجهٔ عمل خود را) آن شخص
گاهی آواز قاطر میداد، و گهی صدای شتر و حمار- از صورت انسانی مسخ
شده، بهیکل خرسان قطب شمال در آمده بود، و آن روسبعیتش
بالا آمده، پی در پی از گوشت بدن خود کنده و می بلعید. در این حین چشم
بشیخ افتاده دیدم، با آن قوت قلب بر خود میلرزد، و پی در پی استغفار می
خواند، و نعوذ بالله میگوید همینکه مرا رفته بخود یافت فرمود:-

این است سزای دشمنان ایران، که ملت اسلام را بکفار فروختند
چون نظرم باعدادش افتاد، این سه عدد را یافتم (۲۴۱۰)-
و (۲۸۴)-(۱۴۳۵)

از آن بعد شیخ باشارهٔ سر، مرا به همراهی خود امر نمود- و من نیز
عقب او را گرفته رسیدم بجائیکه سرداب مانندی نمودار شد، و چون
کارخانجات آهن گری، از هر جانبش کوره های حدادی عمیق در اشتعال
عمله سیاست با چکش های بزرگ گاو سری آتشین از چپ و راست
ایستاده، و شخصی را عریان کرده بجای سندان نشانده، هر یک با دستی
قطعهٔ مسی یا دیگی از کوره ها سرخ کرده، بر بدن آن گذارده، با دست
دیگر چنان چکش بر آن میزد که تمام آن محوطه بلرزه در می آمد، و
از آن شخص آوازی رعد آسا مانند گاو ماده بلند میگردید، و هر چه استغاثه می نمود

کسی بفریادش نمیرسید، همینکه بدقت در نقش های بدن وی که بعد از آن عکسش کاری ها بجای مانده بود نظر افکنده به مشکل این الفاظ ملحوظ آمد۔

"نیم شاهی۔ یک شاهی۔ صد دینار" شیخ فرمود۔

چه دیدی؟ آنچه دیده بود عرض نمودم، گفت:۔

درست دیده، این آن کسی است که حقوق بیوایگان و ایتام و فقرا و پیرزالهای جیرخ ریس ایران را به تهیدستی گوئیده (حاجی عمو) جمع نموده، برای وارث خود بذخیره نهاده، آن ناخلفها هم بهمان اندوخته با وطنی را که از خون جگر فقرا جمع شده، صرف آبادی ممالک خارجه و رفاهیت اجانب می نمایند، و حال آنکه وطن خودشان (که مقبر ادست) و برادران وطنش (که عنقریب جنازهٔ وی را بدوش خواهند کشید و قبر او را خواهند کند) در کمال پریشانی اند، و در مقابل خویشتن را به این عذاب ابدی و لعن سرمدی مبتلا ساخته۔ چون بسیمای او نظر کردم این اعداد ملاحظه شد (۱۲۱۴) از آن بعد شیخ گفت:۔

سیر کن، دیدم صحنی است از آتش مانند حصاری متین، و در تا دورش را آتش بالا گرفته، بعضی پا برهنه و در پای بعض پاپوش از آهن تفتیده، و دامن جامه را بالا کشیده، با سا قهای گشاده، این طرف و آنطرف میدوند، گویا راه گریز میجویند، اما هیچ مفری برای آنها ممکن نمی شود۔ زبانها تا سینه افتاده، مانند کلب در گرمای تابستان

نفس زنان دقیقه‌ای سکون و آرام نداشتند و به عذاب دردناکی
گرفتار بودند که به تقریر در نیاید، شیخ پرسید:-

چه می بینی؟ آنچه را ملاحظه نموده بودم عرض کردم، فرمود:-

درست دیده‌ای، اینها کسانی هستند که از تنبلی و بی غیرتی و بیعاری
به تحصیل کسب معاش حلال نرفته‌اند، گرد داروغه و فراش و جلاد
گشته‌اند، بر فقرا و ضعفا و بیچارگان ظلم و ایذا رسانیده‌اند، که در حق اینها است
(اول شهوه طرب، و آخرها غضب) [illegible] نیز در حق آنها است (و من یعص
[illegible] الله خالداً فی النار و له عذاب مهین) بی اختیار عرض کردم:-

یا شیخ! بپرس ببینم در میان ایشان فراش قزوین که مرا آنجا کوتک زده
هزاران فقیر و غریب را آزار نموده، در این جا هست؟ شیخ گفت:-

اینجا مأذون به سوال و جواب نیستیم، عده‌شان را ملاحظه کن تا برایت معلوم
شود، من بعد شیخ فرمود:-

بیا پیش رفته دیدم مقامی را مانند حمام زنانه خیلی قیل و قال است
مثل وقت پریشانی زنان که بیرون رفتن در اول و آخر از هر طرف هی
آواز است که می آید، کلام‌شان هیچ سر و بن ندارد و ابداً مفهوم نمی شود
نگاه داد می‌کشند که ای ملعون؟ حق مرا [illegible] دست بردار نیستم حقم را خواهم
گرفت، از این قبیل سخنان [illegible] لیکن معلوم نبود که قائل
کیست؟ و مخاطب کدام؟ [illegible] شیخ پرسید:-

چه می بینی؟ گفتم:-

گویا قیل و قال زنانست، اما کیست؟ و هنگامه از بهر چیست؟ مفهوم نمیشود. فقط لعنت و نفرین استماع میکنم، از بهر که؟ و از برای چه؟ نمیدانم، و معلوم نیست که قائل کی؟ و مخاطب کدام؟ طلبگار کیست؟ و مدیون که؟ گفت:-

همین قدر میدانم ایشان زنانی هستند که شوهرانشان زنان متعدده گرفته و در میان آنها بعدالت راه نرفته، حالا حق خود را میخواهند و عمال سیاست شوهرانشان را حبس نموده با ایشان نشان نمیدهند؟ اگر گریبان شوهرشان بدستشان بیفتد، قیامت را پیش از روز موعود بپا میکنند. گفتم:-

یا شیخ پس عاقبت اینها چه خواهد شد؟ گفت

باید بمانند تا یوم النشور، که در دیوان عدالت کبریا ثبوت جرم گردد، و هر کس باندازهٔ ظلم و ستم خود معذب شود، بعد از آن بعضی خلاص و برخی مخلد در عذاب مانند، سپس متضرعاً گفتم:-

یا شیخ، دیگر مرا طاقت دیدن این واقعات دلخراش نمانده و تاب مقاومتم مفقود گشته. و ستم بدامنت امان! الدخیل! برای رضای خدا چارهٔ خلاصی مرا بفرما، که آنهم بهمت و توجه شما حاصل تواند شد. شیخ گفت:-

قبول کردم، مشروط بر اینکه توبه کنی، و من بعد دل کسی را نرنجانی، و عیوبیکه از حوادث روزگار. و یا از جانب خلاق جبار عارض کسی شده ستاری کنی. و پرده دری ننمائی.

به دو زانوی ادب در آمده دامنش گرفته تضرع بسیار کرده

استغاثه نموده، گفتم:-
العفو-العفو-ارحم-ارحم-یا شیخ-التوبه-التوبه-و دیدم شیخ با این همه اذیت که برمن وارد آورده هنوز فکرش در همان یک کلمه است- باز با کمال تضرع عرض کردم-
شیخنا! من ازین پله‌ها طاقت صعود ندارم، نزول که سهل و آسان بود، طاقت و قرارم را ربود، در عروج که صعب‌تر است چه خواهم کرد؟ فرمود:-
چون از قول شیخ خود نادم و تائب شده از صعود باین پله‌ها برستی گفتم:
پس چگونه این مسافت بعیده را طی و عروج خواهیم نمود؟ فرمود:-
با دل صاف، و نیت خالص، از انوار طیبهٔ طاهرهٔ خمسته النجبا پنج تن آل عبا سلام الله علیهم استمداد جسته، توکل بخدا و توسل بآل طه کرده چشم برهم نه، و سر عصاء مرابگیر- اما پیش از آن من یکبار و سه مرتبه صلواة بفرست- بموجب فرموده عمل کرده- بعد از زمانی گفت سر عصای مرا رها کن، و چشم بگشائی- چون چشم گشوده، خود را در صحرای وسیع روشنی دیدم، شکر خدای تعالی بجای آورده و نفسی با کمال استراحت و آرامی کشیدم، ولی در دل جای هیچ شک و شبهه نماند، که این شیخ (قدر) ساحر و جادوگر ماهر بوده، و ما نمیدانستیم- زیاده از سابق خوفم لعلیان آمد شیخ فرمود:-

من با این چشمان کور تو را در عالم ظلمانی سیاحت داده ، بجهان نورانی رسانده‌ام ، اکنون تو با این چشمان شهلا که داری می‌توانی به هدایت و دلالت من بمنزل مقصود برسی . گفتم :-

امان از خبل ! یا شیخ ! من بجائے راه بر بستم ، و آواره هستم ، نمیدانم کجا روم ؟ شیخ با عصا طرفی را اشارت کرده " با این طرف برو " چون با آنجانب متوجه شده و خواستم بگویم ، که تنها نمیتوانم رفت ، برگشته شیخ را ندیده ، از نظرم غائب شده بود ، دو دستی بر سر خویش کوفته گفتم

ایوای ! بحالم به شدید بدتر شد ، ناچار ترسان و لرزان و گریه کنان با فسوس و فغان نشسته ، با خود گفتم :-

" چه چاره سازم در این وادی بے پایان خالی از آدمیان ، که جائی را راه بر نیستم " ولی صحرا در کمال روشنائی بود ، با اینکه نه از آفتاب اثری و نه از ماهتاب خبری ، نه انجمی درخشان و نه ستاره فروزان ، نه واسطه روشنائی و نورانیت معلوم ، و نه از هیچ جهت جوانب ارلعه آن محدود ، نه شرق معلوم و نه غرب مفهوم ، نه جنوب آشکار نه شمال پدیدار بود ، من در آه و زاری به بیچارگی و گرفتاری خود اشکبار و غرق بحر الم و متحیر در تیه هم و غم نمیدانم اینوقت شب است یا روز ، نه غمخواری دارم ، نه دلسوزی - در دل گفتم :-

" لعنت بشیخ جادوگر که این کور ساحر که در مجازات یک کلمه لفظ صدق مرا بچه بلیات بتلا ساخت ؟ و چگونه شعبده بکارم زد " از طرف

دیگر نیز نفس خود را ملامت نموده که بزرگان گفته اند "میان کفر و ایمان یک کلمه، و مابین بهشت و دوزخ قدمی بیش نیست"

زبان بسیار سر بر باد دادست
زبان سر را عدوی خانه زادست

یک کلمه سخن که از دهان بیرون شد، خسارت او را یک گنج پر از جواهر اصلاح نتواند کرد، و زخم زبان تیز برنده را، تا هزار جراح مرهم پذیر نتوانند نمود۔

جراحات السنان لها التیام
ولا یلتام ما جرح اللسان

بزرگان فرموده اند "گفته را باز نتوان نهفت" سخن که از دهان و تیر که از کمان بدر رفتند، نه آن بدست آید" و نه این بشست باز کرده. تا سخن گفته نشده، اختیار باقیست. و توانی گفتن و نهفتن ولی گفته را نتوان نهفتن۔

خلاصه۔ فکر زیادی کرده، بالآخره بخاطرم آمد، که به مضمون روایت (لکل امر مشکل القرعه) در توجه بیکی از جوانب اربعه قرعه کشم، چهار چیز را هر یک نام یکی از نواحی اربعه گذارده، و آنها را می افگنم، و جانب قبله را اختیار می نمایم۔

فلورنس نیت انیگل

(انتخاب از دوستداران بشر جلد دوم)

اگر بنا باشد اعظم نسوان دنیا را که خدماتے نسبت بنوع بشر نموده و آنها را از زحمت و رنج نجات داده و بآسایش برخوردار ساخته اند بشماریم باید فلورنس نیت انیگل را یکے از آنها شمرده در جرگه آن جای دهیم چرا که مشارالیها در قرن اخیر خدمات شایان بعالم انسانیت نموده و در حقیقت تغیرے عظیم بحال آن افراد بشر که بزحمت مرض دوچار می شوند داده . بیش از آنکه مشارالیها بعملیات خود بپردازد نمی توان گفت که حرفه پرستاری مرضا در انگلستان یا سایر نقاط فرنگستان وجود داشته و مرضائے بیچاره در گوشه وکنار مریض خانه با افتاده هیچ رعایت و مراقبتے درباره آنان ملحوظ نمی گشت و علاوه بر آن هر فردے از افراد کمال خوف و وحشت را از دوایگانی که بمزدوری گرفته می شدند داشت

واین دایه ها غالباً بیرحم و ناداں وخمار و بد اخلاق بودند و اگر گاہے
ازاین صفات مذمومه عاری بودند بدبختانه بخرافات و موهومات
گرفتار و به علوم و خیالات جدیده مخالفت تامه داشتند، بدی این
دایگان باندازه رسید که یکے از محررین معروف انگلستان در یکے
از تالیفات خود حالت یکے از آنها را مجسم ساخته و بکلمات فصیحه وے
را بحدی ممثل کرده که شیشه ہائے شراب نزد خود نگاه داشته، در حالیکه
که سرش از نشه شراب گرم می باشد، چنداں توجهے بحال مریض نمی
کند و بس ہمیں که فلورنس نیت اینگل قدم بعرصهٔ فعالیت نهاد آں
ترتیب سابق یکسره محو و معدوم گردید و نفرت و وحشت مردم از
دایگان مرتفع گشت و واقعاً در تاریخ طب و مریض خانه ها دورهٔ
جدیدے آغاز گردید۔

از زمان باستان در تمام نقاط جهاں معلوم بوده که پرستاری
مرضا شغل و کار زناں می باشد ولے از عدم تربیت نسواں و از توہم اینکه
کار ہائے مزدوری منافی شان ایشاں می باشد این عمل را بآنهائی محول
میداشتند که از شدت فقر و فاقه بداں اقدام می کردند لهذا
وقت و وسیلهٔ نداشتند که بتحصیل تربیت بپردازند و خودشان
را باجراء آں کار لایق و مستعد سازند درسے که حیات نیت انگل
بدیگراں میدهد این است که تحصیل و تدریس کامل بهماں اندازه که
برای کار مرداں لازم است ازجهت اشتغال نسواں نیز ضرور می

باشد در ممالک متمدنه هیچ جوانی بکارهائے پر مسئولیت مانند طبابت
و وکالت دار الشرع و مهندسی و حتی باغبانی و چرخ سازی اقدام
نمی کنند مگر سالهای سال در تحصیل علوم لازمه زحمت کشیده خود را
جهت شغلی که منظور اوست مستعد ساخته باشد ولی در ازمنهٔ
قدیمه زنها را عقیده برایں بود که می توانند هر کارے خواه تعلیم و
تدریس خواه دایگی یا هر چیزے دیگر را بدون تحصیل و تعلیم اجراء
دارند و تربیت و استعدادے جهت ایشان ضرور نخواهد بود۔

مس فلورنس نیت انگل که در سنه ۱۸۲۰ء مطابق سنه ۱۲۳۶ھ در شهر
قشنگ فلورنس از مملکت ایطالیا متولد شده و باسم همان
شهر موسوم گردیده بود دختر یکی از متمولین انگلستان بود و همین که بعنفوان
شباب رسید همه نوع موجبات راحت و رفاهیت و لوازم عیش و
عشرت جهت او مهیا بود ولے کلیه آنها را از نظر انداخته وجود خود
را بدیں کار وقف نمود که چگونه در وطن خود شغل دایگی را یکی از فنون
معینه بسازد و بدیں طور خدمات لایقه نسبت با فرد و نوع نماید تا
حتی از زمان صباوت نیز نسبت با بناء جنس خود همدردی کرده
مرضاء را عیادت و بفقراء مساعدت نموده بدانهائے که در حال احتضار
بودند تسلیت میداد، اگر کسے را صدمه و آسیبے می رسید یا اگر در
معادن زغال سنگ حادثهٔ رخ داده کسے در آنجا مجروح و معیوب
می شد اول کسے که بمعاونت ایشان می پرداخت مشار الیها

بود قبل از آنکه بتواند ریاست مریض خانهٔ کوچکے را بعهدهٔ خود بگیرد
ده سال تمام بتحصیل علم دوائی پرداخت و تحصیلات خویش را فقط
بوطن خویش منحصر نکرده از یک محل بمحل دیگر میرفت تقریباً یکسال
در ادارهٔ دوالیگان که در (کیمبرورت) از بلاد المان تاسیس یافته بود
گذرانید و فن دوائی را بطورے در المان تکمیل کرده بود که در سایر
ممالک اروپا معلوم نبود، بعد از آن بهمین قبیل ادارئے در المان
و فرانسه و ایطالیے ساخته بودند رفته ساعی بود تحصیلات
خود را تکمیل نماید و معلوم است که اگر از خانوادهٔ ثروت و متمول
نبود هر آئینه بحصول این ماحول نائل نگشته توانست این همه
مسافرت نماید ولے همین مسئله بیشتر مایهٔ شرافت و افتخار او میگردد زیرا که
فقرا و بے نوایان چندان قیودے ندارند که آنها را از خدمت بشر مانع گردد
ولے اگر آدم متمولے از ثروت و راحت خود چشم پوشیده وجود خود
را بخدمت نوع وقف نماید البته از دو جهت فداکاری کرده یکے
اینکه رنج و زحمت را بر گنج و ثروت ترجیح داده دوم اینکه در
صراط نوع خواهی آمده است ۔

بعد از ده سال تحصیل بمریض خانهٔ که در لندن تاسیس یافته از جملهٔ
ادارات فنیه بود رفت ولے ادارهٔ مزبوره از عدم انتظام و ترتیب اختلال
یافته بود و مشارالیها چهارده ماه در آنجا مانده امور داخلی و مالیه و صحیه
آنجا را تنظیم و تنسیق داد و پایهٔ آنکار را بر اساسی عالی نهاد. ولے در

خلال این احوال کاری شروع می شد که همیشه اسم وی بدان منسوب و ازان جهت مساعی خیریه اش همواره مشکور خواهد بود در اوایل سنه ۱۸۵۴ء جنگ قرم رخ داد یعنی دولتین فرانسه و انگلیس بحمایت عثمانی اقدام و بجرب روس قیام نمودند و فقط همین که چند هفته از آغاز حرب گذشت در انگلستان خبر رسید که کلیه آذوقه و ماکولاتی که بمیدان جنگ فرستاده بودند خراب و ضائع و ترتیبات صحیه و طبیه ایشان یکسره مهمل می باشد. هرج و مرج غریبی رخ داده اولیاء امور انگلیس در کمال حیرت و تأسف بودند مثلاً گوشتهای در قوطی حلبی برای عساکر می فرستادند همه بطوری فاسد شده بودند که فقط اندک تفاوتی از زهر داشتند بسته‌ها بطوری مملو از کفش و پوتین دارو می باشد اما همه کفشها فقط برای پای چپ بود سایر ترتیبات نیز همین نهج بود ـ یکی از ادبای انگلستان کتابی موسوم به (تاریخ زمان خودمان) نوشته و در آن می گوید ـ در بعضی موارد ذخایر طبیه که برای مرضای (اسکوتاری) یا سقطره لازم بود در (وارنا) ضائع می شد یا در جهازاتی که در خلیج (بالاکلاوا) بود بایستی فاسد میگردید اگرچه مامورین صحیه اشخاص غیور و کاردان بودند و دولت انگلیس وجوهات ذخائر و دوا و آلات را تماماً داده بود ولی ذخایر ضروریه را نزد اطبا نمی آوردند و ایشان بیکار معطل مانده کاری نمی کردند و از دیدن رنج و الم بیچارگانی که بمرض مبتلا و بدون مداوا

مانده بودند متالم و متاثر گشته ولے از معاونت ایشان عاجز بودند-
نتیجهٔ این حالت همین شد که چندین هزار نفر از حیات عاری گردیده به
سرای دیگر رفتند و سبب فوت آنها نه همین جنگ مقاتله بلکه عدم
رعایت حفظ الصحه و نبودن ماکولات و البسه و سوختنی و درست و
خرابی ترتیبات مریض خانه بود- یکے از مورخین آن زمان این حقایق
و تعداد را در باب تلفیاتے که در قرم رخ داده این طور بیان می کند؛-
از تمام بیست هزار و شش صد و پنجاه و هشت نفرے که تلف شدند
فقط دو هزار و پانصد و نود و هشت نفر در جنگ کشته شدند و هیجده هزار
و پنجاه و هشت نفر در مریض خانه تلف گردیدند-
چندین فوج بالمره معدوم گشت یکے از آن افواج فقط هفت
نفر بیش باقی مانده بود که بوظایف خود مشغول می شدند و از فوج دیگر
فقط سی نفر باقی مانده بود- وقتے که مرضا را در جهازات می گذاردند
که به مریض خانه ببرند این قدر از آنها تلف می شدند که موجب وحشت
بود- در بعضی جهازات از چهار نفر یک نفر می مرد و این هم مسافرتے
بود که بیش از هفت روز طول نمی کشد و در بعضے مریض خانه ها شفا
و بهبودی بندرت دست میداد- در اولین چهار ماهی که محاصره در کار
بود با اندازهٔ مردم تلف شدند که اگر همین میزان می ماند در مدتے کمتر
از یک سال و نیم کلیه آن لشکر را محو و نابود می نمود وقتے که این حقایق
در انگلستان معلوم و مفهوم گردید تحشم و ننگ و خشم ملت بے اندازه

بود و وزیر جنگ آں وقت به (مس فلورنس نیت انیگل) مراجعه وخواهش نمود که دسته از دایگان تربیت یافته با خود ببرد و برائے پرستاری مرضا به میدان جنگ ره سپار شود۔

مشار الیها فوراً خواهش ادرا اجابت کرد و محض اینکه کسے نتواند دراقدامات او مداخله نماید و موجبات تعویق و تاخیر فراهم کند احکام موکدهٔ صریحه از وزیر جنگ گرفت و بتاریخ ۲۱ر اکتوبر سنه ۱۸۵۴ء (مطابق ۲۸ر محرم سنه ۱۲۷۱ه) مس نیت انیگل با چهل و دو نفر زنان دیگر که همه دایگان تربیت یافته بودند۔ به قرم ره سپار گردید و بتاریخ ۴ر نومبر (۱۲ر صفر سنه ۱۲۷۱ه) وارد اسلامبول گردید۔

چوں درهمه اوان میان متخاصمین جنگے شدید درخ داده بود۔ اولین کارے که مشار الیها بایست بکند ایں بود که علاوه بردو هزار روسی صد نفرے که در مریض خانه بودند مجروحین آن حرب رانیز توجه نماید مس نیت انیگل و دستهٔ دایگانش بخوبی از عهدهٔ ایں وظیفه برآمدند و درحالیکه ثبات قدم را با وقار و لطف توام ساخته بود هرگونه اختلالے که درآں اراده بود رفع نموده بجایش نظم و ترتیب اجرا نمود۔ مشار الیها چناں زحمات فوق العادت را تحمل نمود که گاهے فراموش می شود و مشهور بود که گاهے بیست و چهار ساعت تمام بزحمت گرفتار مانده مراقبت میکند که مجروحین را راحت سازد و هرگونه وسائلے را که جهت رفاه آنها ممکن بود فراهم نماید توجه خود را نه فقط بدیں معطوف

میداشت که مرضا و مجروحین آسوده شوند بلکه موجباتے که معسکر و
مریض خانه را تا آن درجه مضر ساخته بود مرتفع سازد. اندازهٔ پرستاری
او را همین قدر میتوان تخمین کرد که چند ماه بعد از ورودش ده هزار
نفر مریض تحت توجه و مراقبت وے بودند و فقط در یک مریض خانه
صفوف بسترها طولش دو میل و نیم بود و فاصله میان هر بسترے دو
فوت و ششش اینچ بود.

نفوذ و اقتدار شخصی وی بر سربازان خیلے قوی بود همگی او را
اطاعت می کردند و همه میدانستند که مشار الیها از راحت و ثروت
دست کشیده محض آسایش ایشان این متاعب و مشاق را بر خود
پسندیده است شکل ظریف و نحیف وے چستی و چالاکی اعضایش اطوار
دل پسند مرغوبش و محبت ذاتی او را اثرات مستحسنے قلوب آنهانی نموده
بود که به پرستاری ایشان می پرداخت مثلاً بعضی اوقات سربازی امتناع
می کرد که بعملی بدی که موجب درد و الم وے ضرور و لازم بود تن در دهد
در آن وقت مشار الیها به تسلی او پرداخته چند جملهٔ تسلی آمیز بوے
میگفت، و مشار الیها بالمآل رضایت بدان ابتلاتن در میداد.

یکے از سربازان می گوید که قبل از آنکه مس نیتنگل بیاید
سربازان از فرط زحمت و درد همیشه یکدیگر را فحش و دشنام داده
لفاظ قبیحه استعمال می کردند ولے بعد از ورود او حالت ایشان
بطور تغیر پذیرفت که گویا مریض خانه مثل کلیسا بود و ابداً حرف قبیحے

در آنجا استعمال نمی‌شد. دیگری میگوید مشارالیها گاهی با یکی و
سپس با دیگری از ما صحبت میداشت و معلوم است که چون هزاران
مرضا در آنجا بود نمی‌توانست با هریک صحبت بدارد وی، فقط خودمان
را بدین خوشنود می‌ساختیم که سایه او را که بر بستر ما می‌افتاد ببوسیم
وهمین که این کار می‌کردیم سر خود را بر بالش نهاده و مسرور بودیم.

در سنه ۱۸۹۵ع مشارالیها به یک نوع تب که مشهور به تب
مریض خانه است مبتلا گردید و سپس بحدی که نتوانست با نشست
بکارهای سخت خود معاودت نمود گاهی از اقدامات خود
دست نکشید تا اینکه جنگ باختتام رسید و آخرین دسته سربازان انگلیس
وطن خود رهسپار گردیدند. وقتی که بانگلستان مراجعت نمود چنان
پذیرائی شایانی از او نمودند که شاید در حق هیچ زنی ولو از خانواده
سلطنت باشد معمول نگشته و جمیع احزاب و فرق اختلافات خود را
بیکسو نهاده در تعظیم و تکریم وی متفق گردیدند.

علیا حضرت ویکتوریا ملکه انگلستان گردن بند ممتازی به یادگار
کارهای در جنگ قرم کرده بود به مشارالیها مرحمت فرمود و سلطان عثمانی
هم دستبند الماس قیمتی باو مکرمت فرمود و ملت انگلیس ذخیره خیریه
بالبقای اسم او باز نموده معادل سی هزار تومان فراهم کردند و به
حسب خواهش او وجه مزبور را جهت تاسیس و استقرار
مدارس دایگان مصروف داشتند.

از زمان حرب قرم تاکنون هیچ حربی در اروپا رخ نداده مگر اینکه دایگان تربیت یافته را جهت پرستاری مرضا گماشته اند و ده سال بعد از آن زحماتی که مس نایتینگیل متحمل گشت و دل اروپا در زد و مجلس بین المللی تشکیل و برخی قواعد و قوانین را جهت ترفیه مرضا و مجروحین جنگ تعیین نمودند و برحسب این قواعد کلیه آلات نقالهٔ مریض خانه و بیمارستان نظامی را بیطرف محسوب داشته وسائل و اجرای آنها را از متخاصمین مجزا ساخته اند. حالا در همهٔ عالم معلوم است که صلیب احمری که زد و مقرر کرده فقط عنصر تمدنی است که توحش و بربریت جنگ را تخفیف می دهد.

در غالب چندین سالی که از آن جنگ تا فوت او گذشت مس نایتینگیل خیلی مزاجش مختل بود ولی کمتر کسی می توانست مانند او این همه کارهای ذی قیمت بنماید مس نایتینگیل چندین فقره در خصوص حالت صحیهٔ هندوستان به حکومت انجا تصویبات مفیده داده و تجاربش در قرم او را معتقد ساخته بود که اگر ترتیبات صحیه بطور صحت و درستی اجرا باید ممکن است تلفیات قشونی را نصف نمود. در این باب لوایح مفیده به حکومت انگلیس تقدیم نمود و نظریات او نه تنها به حالت صحیهٔ قشون آثار مفیده بلکه در چندین نقطه از بلاد هندوستان نیز نتایج نافعه داد، علاوه بر این چندین جلد کتب مفیده را در این امر که مختص بخود ساخته بود تالیف نمود یکی از آنها در عالم خود این

قدر اہمیت دارد کہ یکے از نویسندگان انگلیس میگوید ہیچ خانوادہ بناید بدون آں باشد۔

گذشتہ از اینہا از ہموارہ در ہر جا کسے باصلاحات خانگی می۔ پرداخت مِتارا لیہا مدت و معاونت مبذول داشتہ حتی المقدور از اعانت نوع فرد گذار نمی کرد۔ اولین و مہم ترین چیزے کہ متارالیہا جہت مرضاء لازم شمردہ ہوائے صاف می باشد و بعد ازاں نظافت را مقتضی دانستہ و سپس نصائح مفیدہ در باب خواب و خوراک دادہ است ۔ بلیونہا مردم کہ اسم وی را نشنیدہ اند از نوع خواہی او منتفع گشتہ اند۔

در ضمن یکے از خطوط خود بہ کسے مخصوصاً نصائح او را خواستگار شدہ بود چنیں نوشتہ است :۔ اولیں وصیت من بہ زنہائے کہ باید کار مخصوصی کنند ایں است کہ باید خودشاں را مانند مرداں تربیت نمایند و گماں نکنند کہ میتوانند بطورے دیگر از عہدہ آں کار برآیند، مثلاً ہیچ کس بناید بتدریس لغت یونانی پردازد مگر اینکہ تسلط تامہ در آں زباں داشتہ باشد و ایں ہم از تحصیل و مطالعہ حاصل می گردد و ثانیاً اگر باید کار مرداں را بنمایند گماں نکنند کہ چوں زن ہستند از ایں را باید امتیازے مخصوص در رعایتے فوق العادۃ۔ داشتہ باشند و لہذا امور خود را بے پروا و بدون وقت معمول بدارند، بالیست قواعد کار را فرا گیرند ہمچناں کہ مرداں می آموزند و آں وقت خداوند

در تمام کار کمک می کند زیرا که گاہے شگفتہ مساعدت خود را بآنہا نمی بخشد کہ کار خود را بطورے لاابالی و ناتکمل انجام دہند۔

بارے این زن و مرد صفت ہموارہ اوقات خود را بعاونت نوع خویش مصروف می داشت و دقیقۂ خاطر خود را ازآں کار مفید و مشروع مقدس خالی و فارغ نگذاشت تا دو سال قبل این جہان فانی را وداع نمود۔ تمام جرائد انگلستان مقالات مفصلہ در تحمید و تحسین او نوشتہ اعمال نافعۂ ویرا شرح و بسط دادہ بودند۔

ہرگز نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بعشق
ثبت است بر جریدۂ عالم دوام ما!

رضا شاہ پہلوی

(باجازت)

یکے از مشاہیر رجال عالم و شخص مہمے کہ در دورۂ قرن سیزدہم ہجری رضا شاہ پہلوی سر خانوادۂ پہلوی ست کہ او در حقیقت نجات دہندۂ ایران و ایرانیاں است او دست استبداد شاہی بل موسس استقلال ایران و متمم آں کار خطیرے ست کہ سید جمال الدین افغانی در آں زندگانی خود را صرف نمودہ بود۔ در این مقالہ ما از رجوع می کنیم بشرح زندگانی او و چگونگی احوالش کہ مطالعہ حیاتش فائدہ مہمے در تربیت اخلاقی و اجتماعی ملت دارد و ثانیاً چندے از اخلاق و عادات مشار الیہ گفتہ خواہد شد۔

رضا شاہ پہلوی شاہ ایران کہ در بدو حال موسوم بہ رضا قلی بود دارائے زندگانی غیر مہمے در ۱۸۷۷ء م در سواد کوہ

تولد یافت چون پیش صاحب منصب نظامی بود [illegible]

[illegible] و احوال خواستاری [illegible] نظامی گردید [illegible]

دخول خدمت نظامی [illegible] گشته است

بعد تشریح احوال رضا قلی [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] السلطان [illegible]

انتخاب کرد [illegible] صاحب منصبان

خارجی را [illegible] کنند [illegible]

پس معلوم است اگر شما این فرمان را به سختی یا به سختی و دیوانگی خود بدان
تحمیل کنید به سبب نزول کردن او تحمیلات و زیاده کاری از دست
رفته و انقلاب عظیم خواهد شد

در زمانی که دولت ایران را از اتفاق اقتدار و اعتبار ناصر الدین شاه [illegible]
[illegible] مشیر [illegible] شاه و ناظم [illegible] تاره و [illegible] صریح [illegible]
بانی [illegible] تشکیل بانک [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران با اتفاق [illegible] شاه و [illegible]
[illegible] گرفتار [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] مملکت ایران [illegible] قانون [illegible] اختیار
[illegible] داشت
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] چند [illegible] فایده [illegible] امتیاز [illegible]
پادشاه [illegible] شاه مجبور گشت که منسوخ کند اما بعد [illegible]
یعنی حقوق گمرکات در عوض با الفیه هزار لیره [illegible] بانک شاهنشاهی

ایران" گرو گذاشت. دنیا بر هواخواهان ملت تنگ گشت آخر یک نفر
از دل پیروان سید جمال الدین افغانی، ناصرالدین شاه را[۱] در شاه
عبدالعظیم زیارتگاه مشهور بقتل رسانید[۲] و پسرش مظفرالدین
میرزا (شاه) بر تخت سلطنت نشست

مظفرالدین شاه از بدو حکومت خواستار سیاحت اروپا
مثل پدر خود بود، چنانکه پدرش سه بار گردش اروپا نموده بود و هم
خواستار بود که او هم بتواند که انظار خود را از مناظر دلکش اروپا
تسکین دهد چنانچه در آخر [illegible] ۱۸۹۸ء اورا هوسی پیدا شد از طرف
مشیرالسلطنه مشوره داده شد که سیاحت اروپا نماید، چون خزینه
دولت خالی بود و هم سفر دشوار بود لهذا برای مخارج سیاحت اروپا
[illegible] ۱۹۰۰ء بیست و چهار صد هزار لیرهٔ انگلیسی از دولت
روس قرض گرفت و حقوق گمرکات جمله ایران باستثنای خلیج فارس
به دولت روس بدبختانه گرو نمود. سپس از آن پول دولت را که
از خون رعایای مفلس و نادار گرفته شده بود برباد داد و چون از سیر و
سیاحت دلش آسودگی یافت به ایران مراجعت نمود. دو سال
گذشته بود که خواست دلش باز او را بیرون داشت که سرمایهٔ

[۱] میرزا رضا کرمانی — [۲] بتاریخ یکم مه ۱۸۹۶ء —

ملت را بر باد دهد دوباره سیر اروپا نماید و دیگر بد دولت روسیه قرض
دویست هزار لیره اخذ کرده به سفر دوم او سنه ۱۹۰۲ع عازم انگلستان
شد این مرتبه پذیرائی تمام از طرف اهالی اروپا و دولت انگلیس
در حق شاهنشاه ایران به مصالح پولتیکی بظهور آمد

از طرف دیگر در ایران اضطراب تام و بی قراری رعیت ازدیاد
گرفت و ملت از اسرافات شاه و ظلم صریح بیجاے صدر اعظم روس داد و
گذشته بودند ایکبار دیگر صاحب منصبان روس را اخراج از منابع
معدنی ایران که حقوق امتیازی در دست ایشان بود غضبناک شده
خلاف شاه بکمال رسانیدند تا آنکه در سنه ۱۹۰۵ع علماے طهران
برائے اظهار غضب و احتجاج در مسجد بست نشستند اولیاے امور دولت
چون دیدند که اطفاے این آتش از دست ایشان ممکن نیست
بایں وعده علما را از بست نشینی باز داشتند که بعد از شش ماه
تاسیس مجلس ملی (پارلیمان) بظهور خواهد آمد علما بر این وعده اعتما[د]
نموده بست را شکستند و بعد از آن وعده وفا نکردند باز بماه اوت
سنه ۱۹۰۶ع علما و هزاران اهل طهران به سفارتخانه برطانی به بست نشستند
تا آخرکار مظفر الدین شاه ناچار که دم مرگ بود امضا به حکم تاسیس

حکومت مشروطه [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] مشروطه [illegible]

[illegible] دولت [illegible] مشروطه [illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] استبداد [illegible] اطراف

دیگر [illegible] نهاد

ملل انگلیس و روس که [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] ایران چون [illegible]

[illegible] یافت

چون آزادی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و سید جمال الدین اصفهانی [illegible]

[illegible] آزادی وطن [illegible] استبداد [illegible]

[illegible] استبداد و آزادی [illegible]

باشدت تمام بسر بردند تا اینکه این شورش تا زمان سلطنت خان بار دیگر
بود و طرف دیگر سنه ۱۲۰۹ ... دولت روس قفقاز را بر
تصرف خود در آورد و در این صورت بعضی از نقاط مملکت ایران
آغاز شورش بعضی و دیگر شهرها نیز بعد از آن در ... تا
نیز این شورش ... ترقی ... از فرمان
و دیگر فرمان محمد علی خان ... دار الخلافه از دشت بیرون آمد تا تاریخ
سیزدهم ذی ... سال این لشکر طهران را گرفت آخر الامر
محمد علی شاه ... آمده تا ... که از تخت ایران بتاریخ ... دوم
ذی ... شاهی سلطان احمد
میرزا بتاریخ ... بر تخت سلطنت ... شد
بتاریخ ... طهران رفت ...
... دولت ... قیام ... نموده
... ترتیب یافت.
مختصر ... آغاز جنگ بین الملل ...

له ابا بعد چند سال شاه معزول ... کرد ... تخت ایران ... گشت.

ایران بدست ستمکاری و فشارهای دولت روس گشته بود که هشتاد و چند
سال قبل مشهد مقدس را گلوله باران بتوپ بسته بود لیکن
اما بسبب فروریختگی از حکومت تزاری روس و ظهور بلشویکها
خود بخود تنگی آمد و دخل روس اسباب بازگشت قطعی لشکر
روس از ایران شد. در ایام جنگ بین الملل لشکر هندی انگلیس
(برطانیه) در قطعات شرقی و جنوبی ایران بود و آخر این هم در خط الحرکه هم
بهر بندها اجتماعت نمود.

رضاخان که این اوضاع ناگوار را می دید طاقت و قوه برداشت
نداشت. مثل یک نفر منصب دار نظامی شامل قشون
شاهی ایران بود. در سال ۱۳۴۰ که ایران ... لشکر
برطانیه بود اکثر صاحب منصبان نظامی مردان انگلیس بودند
چنانچه یک صاحب منصب انگلیسی رضاخان را مرد دلیر دید و دیده
او را سرداری دسته قزاق داد. اگر این منصب کم بود قرار می
رضاخان را میسر شد که حکمرانی ایران را نیابت
اندر آن زمانی که احمد شاه مرد ناشایسته بر تخت ایران جای
گیر بود احمد شاه را میل طبیعت طرف رعایا داری قطعاً نبود چنانچه

بعد مراجعت قشون انگلیسی به هند در ۱۹۲۱م ایران زمین قطعاً
بی سر و پا و دوره کشمکش و هرج و مرج بود. رضا خان میرپنج ایران
را از این بی سر و پائی بیرون آورد. به سبب ذکاوت فطری
و شجاعت ذاتی و دلیری و همت شخصی و عظمت حقیقی در ۱۹۲۱م
به سمت قزوین با چهار هزار سوار مسلح به پایتخت ایران هجوم آورده
طهران را مسخر نمود.

هواخواهان آزادی و وطن پرست این را مساعد شمرده تا آنکه
وزارت ملی را از نو تشکیل دادند و همراه این وطن پرستان [illegible] منصب
[illegible] وزارت مقرر نمودند [illegible] رضا خان را [illegible]
این اقدام [illegible] منصب سردار کل [illegible] و وزیر جنگ [illegible]
[illegible] بعد دو سال عهده رئیس الوزرائی را تحویل گرفته چون
ترقی ملکی و ملی از [illegible] سلاطین قاجاریه [illegible]
به حسب خواست [illegible]
بالیاقت به ایران [illegible] لیاقت ایران را [illegible]
کامل نموده [illegible] اصلاحات [illegible] رضا خان رئیس
الوزرا [illegible] بر حسب [illegible]

نمود. به صلاح این خدمت جلیله مجلس شورای ملی [illegible] اکتبر ۱۹۲۳ م که
احمد شاه قاجار را از پادشاهی دودمان قاجار [illegible] رضا خان
را نایب السلطنه مقرر نمود. نایب السلطنه در آبادکاری ایران
آنچنان [illegible] که پارلمان ایران احمد شاه قاجار را از تخت
ایران معزول نموده به سیزدهم دسامبر ۱۹۲۵ م آن یک نفر دلاور
سردار سپه [illegible] که در [illegible] خود یک چهره آزاد و جنگجو
[illegible] به پادشاهی ایران سرافراز گشت و بایں طور تاجداری
و [illegible] ایران از خانواده قاجار به دودمان پهلوی انتقال یافت
و [illegible] وطن [illegible] برای استقلال [illegible]
و [illegible] آن مرد عاقل و [illegible] ایران را با [illegible]

اما متأسفانه بگوییم که از ابتدای آغاز [illegible] سرزمین ایران
از [illegible] های گوناگون دچار است: ایرانیان قدر این پادشاه
[illegible] معارف [illegible] که [illegible] ایران را از اصلاحات جدید
زینت تمام بخشید [illegible] را از دولت [illegible] ساخت [illegible]
معطل نگذاشت [illegible] های نفت را از سرزمین برآورد
واقعه معارف [illegible]

سرمایهٔ فنی و معدنی و مالی، و [illegible] سرمایه [illegible]

[illegible] و استعدادها و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] بارگاه باستانی [illegible]

دانشکده‌ها [illegible] و دانشکده‌ها [illegible]

و با این همه [illegible] احوال ایران [illegible]

[illegible]

به آبادی و کارهای ایران [illegible]

که با دولت [illegible] دولت ایران [illegible]

[illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] دولت ایران [illegible]

ایران [illegible] و دولت انگلیس [illegible]

[illegible]

تا کنون احوال [illegible]

هندیان و ایرانیان [illegible] شاه

پهلوی [illegible] معروف [illegible]

[illegible] دولت انگلیس [illegible]

به آبادکاری ایران مساعی و مصروف مزید ترقیهٔ وطن است.

این جا لازم است که چیزی از احوال شخصی و نفسی رضاشاه بنگارم. رضاشاه مثل دیگر شاهان ایران تجمل و آرام دوست نبود و سختی و محنت و کار و کوشش های سخت. به پنج ساعت از نیمه شب گذشته صبح از بستر خواب بر می خاست. مهمانداری را دوست نمی داشت. چنانچه مهمان خانه رضاشاهی در میان نبود و کسی را بطور مهمان خود مدعو نمی نمود. حصول لذت از شغلی مقدور نبود جز یک نفر صحافی یا نانبایی روزنامه دیگر کسی بحضور نتوانست رسید و باریابی نتوان حاصل کرد. از دواران لذت شغلی کم بود و ملاقات احباب شخصی کم بود و کم و بیش با رعیت خود هم انس کم بار ... رفتار نباید نمود کبری را شغلی بود ... ... پیشوا ... در میان ... دهکاران خود ... ایران ... خود ... سال ...

در تمام حیات شاهی خود از ایران قدم بیرون ننهاد جز این که یک بار بحصول شرف دید و باز دید غازی مصطفی کمال سفر ترکستان نموده بود.

کم کم حالات زندگانی اہلی دہقانی او بہبودیاں پیدا است جز این کہ
ہشت اولاد داشت و چند زبان نجیب را بخطبہ خواستہ بود ولیعہد وی
نور چشمش شاہ پور رضا است کہ بعد از وی بہ تخت سلطنت تمکن جست
خوشبختانہ حالات اہلی رضا شاہ جاذبیت ندارند و دارای ندرت
نیستند. در ہیچ وقت جالب نظر نبودہ! کارہای گران مایہ و ہمان
اصلاحات ملکی و مالی و تجدیدات در مملکت است. علی الخصوص تجدید
و بنای راہ آہن است کہ از بحر خزر تا خلیج فارس مسافت و
دورہ یک ہزار میل دارد و بر مبدا و منتہای این خط راہ آہن دو شہر
عظیم بنا کردہ اند. این راہ آہن از میان دو کوہ کہ یک صد و دہ میل وسعت
دارد می گذرد و صحرای را طی می کند کہ از آثار حیات قطعاً عاری است
شمار مصارف در تعمیر این راہ آہن پانزدہ صد ہزار دالر (امریکائی)
از خزانہ ملی ایران کردہ اند و خزانہ دولت تا حال از بار دیون دول
ہمسایہ قطعاً و کلیتہً محفوظ و مصون است امید است کہ تحت
مراقبت شاہ پور رضا ہم دولت ایران در رضاعات و ایجادات بہ دول
اروپا متمدنہ دنیا دم مساوی خواہد زد ÷

(م - ج - ہندی)

باب سوم

رادیو کابل

(باجازت)

رادیو کابل اگرچه چندی است که وارد دوره تازهٔ از افتتاح رسمی
آن نمی گذرد ، ولی در حقیقت این قدر نو پیدا هم نیست ، بلکه اگر با تعمیم
آن منظور شود از امروز قریبا سال بعقب میرود و به همین اسم
آغاز اسم آنرا ابتدا یعنی از وقتیکه مرحوم اعلیحضرت رادیو در حمل
شمسی ششم ساخته است بتاریخ قرن مذکور رادیوی کوچکی
بار آوردند " در سال ۱۹۲۳ بود که اولین دستگاه رادیو را در
انگلستان در دسترس عام بکار انداخت . با این حساب افغانستان
می تواند بگوید که از جهان اول روی کار آمدن این وسیله مؤثر
افاده و نشر علم و عرفان به اهمیت مخصوص آن پی برده است و
پیش از آنکه دیگر ممالک همسایه او دستگاه های نشر الصوت

سعی روسی کابل آمده با ... چند دستگاه کوچک و بسیط ابریشم بافی
را طوری که با وضع آن وقت این کارخانه مناسب بوده تنها به ...
و ... با سعی بزرگ خود برای ابریشم بافی ... آن ... آغاز کرده بود
چنانچه اولین کارخانه ابریشم بافی در شهر کابل در سال ۱۹۲۴ ...
بکار شروع و ... آن ... واسطه از قسم ... ... آن
... ... آن ... ... بوده
این دستگاه ها در شهر کابل ... شده ... ...
... ... آن ... بوده
بوده ... دستگاه ... ... برای ...
... ... شده بوده ...
... ... در همین زمان در سال ۱۹۲۷
... دستگاه کابل ... شرکت ...
... ... دستگاه کابل ...
آغاز شده که ... از قسم ... دارای ...
بیشتر از قسم ... ... در وقت انقلاب ... از بین
رفت - بعد از استقرار حکومت ... در سال ۱۹۲۹ ...

کرد. دستگاه‌های سابقه را دوباره بکار بیندازند. دو دستگاه جدید را که
به فرانسه فرمایش داده شده بود نیز وارد نمایند. مگر این هر دو کار از
سبب مشکلات تخنیکی و تجارتی ممکن نشد. بالمقابل طوریکه
همه می دانیم رادیو بسرعت زیاده مدارج ترقی را پیموده در ظرف
ده سال از تاریخ کامیابی قطعی خود در تمام ممالک جزء اعظم تبلیغات
ونشریات قرار گرفت واز لحاظ فن نیز به پیشرفت های بزرگ
نایل گردید. افغانستان در عین این که برای خریداری یک دستگاه
بزرگتر براد کاست رادیو داخل مطالعات و اقدامات بود، به تورید تعداد
زیاد آله های آخذه (ریسیور) رادیو برای خانه ها و مکاتب و سایر
موسسات عرفانی خود اقدام ورزید و این وسیله جدید تعلیم و تربیه را
در مملکت باین صورت تا یک اندازه تعمیم بخشید. تا آن که در سال
۱۹۳۵ تصمیم حکومت به نصب یک دستگاه براد کاست در کابل
تکمیل یافته و برای این مقصد با کمپانی های بزرگ مثل مارکونی
و "تیلفون کن" داخل مذاکره شدند و چون شرائط کمپنی اخیر الذکر
مساعد بود، فرمایش یک دستگاه موج متوسط به قوه بیست کیلووات
در ۱۹۳۶ باین شرکت داده شد و هم یک نفر انجنیر افغان برای

تحصیل و توسعه معلومات به اروپا اعزام گردید. همراه این دستگاه ۳۰ جلد
سیت آخذه و امپلیفایر با ۱۰۶ لود اسپیکر (مکبر الصوت) نیز جهت ارائی نمونهٔ
قسم پبلک ادرس سیستم برای ولایات مملکت خریداری گردید
وهم تعمیرات آن در کابل شروع شد. دستگاه در سال ۱۹۳۸
به کابل رسید و تا سال ۱۹۳۹ بست کاری آن انجام یافت و
به نشریات امتحانی شروع کرده در سال ۱۹۴۰ بتاریخ ۲۱
مارس رسماً افتتاح گردید. در ابتدا سه وقت نشریات می‌کرد:
صبح، چاشت، شام، اما متأسفانه نصب این دستگاه در وقتی
اتفاق افتاد که جنگ بین‌المللی شروع شده بود و سامان فالتوی
آن از اروپا وارد شده نمی‌توانست و هم یک دستگاه موج کوتاه بقدر
بیست کیلووات که در همین سال ۱۹۴۰ برای نشریات به ممالک
خارجه یعنی اروپا و شرق اقصی در نظر گرفته شده و با کمپانی "تیلیفون
کن" مذاکره به عمل آمده بود نیز به افغانستان وارد شده نتوانست
و هر امیکه حکومت افغانستان و انتظاری که ملت موصوف برای
استفاده وسیع و تام ازین وسیله جدید نشر علم و عرفان داشت
معطل ماند؛ بلکه اوقات نشر رادیوی کابل که در اول روزانه

۵ ساعت بود از سبب کمی سامان فالتو مخصوصاً چراغ ها رفته رفته به دو ساعت شبانه روز (و یک ساعت اضافی در روز جمعه) تقلیل یافت، با وصف این رادیو کابل بواسطه پروگرام های سنجیده که برای آن ترتیب گردیده موفق شد که درین عرصه پنج سال نه تنها در ترقی سویه عرفانی مملکت خدمت برجسته انجام دهد بلکه علاوه خود را یک جزء حتمی حیات مدنی مملکت قرار بدهد و ثابت نماید.

در پروگرام های مذکوره علاوه از نشر موسیقی که در آن مورد نیز توجه مخصوص برای زنده کردن موسیقی ملی و ترقی دادن آن با در نظر گرفتن اصول فن به عمل می آید مضامین علمی، فنی و معلومات آفاقی بالخاصه در رشته های صحی، زراعتی، معاشرتی، اقتصاد، ادبیات، تاریخ، ثقافت ملی و بالآخره خبر های داخلی و خارجی با تبصره های آن رول مهم را بازی می کنند و روی هم رفته هر چیز در نشرات رادیو کابل با اساس بهتر ترتیبی می باشد و در هر رشته سویه توده در نظر گرفته شده پروگرام ها طوری ترتیب شده که آن هائیکه بنا به علل مختلف از تعلیمات عصری بی بهره مانده اند، متدرجاً ترقی کنند گویا رادیو افغانستان مثل سایر نشریات و مطبوعات ممد و

موازنه معارف آن می باشد در حالیکه اول الذکر کاملاً و اختصاصاً
به تربیه و تعلیم نسل آینده مصروف و منهمک است اخیر الذکر که توسط ریاست
مستقل مطبوعات اداره می شود بیشتر با نسل موجوده سروکار داشته
و هدف خطاب و نشریات خود آنها را قرار داده است.

روی همرفته رادیوی کابل در ظرف ۵ سال نشریات خود
به تعداد ۲۸۰ موعظهٔ دینی ۴۱۷ مضمون صحی و ۲۶۹ مضمون زراعتی ۱۱۲
مقاله اقتصادی ۵۱۰ مقاله تاریخی و جغرافیائی، ۱۵۵ مضمون ادبی
و ۲۵۷ مضمون اجتماعی ۵۰۴ مضمون تربیوی ۱۷۳ معلومات عمومی ۸۰
مضمون سپورتی ۲۳۷ افسانه اطفال وغیره و ۲۱۲ تبصره واقعات نشر کرده
است، در ضمن زمان یک تعداد این مضامین را جهت مزید دلچسپی
بصورت دیالوگ و رادیو درام نیز نشر می نماید.

از طرف دیگر، رادیو کابل یک شق تعلیمی خاص هم دارد که برای
تعلیم زبان پشتو می باشد و سایر مقالات و مضامین نیز عموماً به هر دو
زبان فارسی و پشتو نشر می شود.

چون ساحه نشر دستگاه موجوده از سرحدات افغانستان
و ممالک همسایه دورتر نمی رود بنابر آن علاوه از السنه فوق که در داخله

ممالک همسایه افغانستان کم وبیش باآن آشنائی دارند. بزبان اردو نیز پروگرام هاے نشر می گردد. پروگرام هاے رادیو کابل در یک مجله ماهوار بنام "پښتون ژغ" قبلاً نشر می شود. در اکثر شهرهاے افغانستان بلکه بعضی قصبات نیز آخذه هاے رادیو همراه آلات مکبر الصوت براے استفاده توده موجود است که بوسیله آن اهالی از نشریات رادیو استفاده می کنند. با تعداد رسیورهاے شخصی روز افزون است حکومت براے تکثیر وتعمیم آن تسهیلات فراهم می کند. اگرچه توزیع رادیو بسبب جنگ درین چند سال تقریباً معطل بود تاهم احصائیه ۱۹۴۵ع نسبت به ۱۹۳۵ ترقی تعداد رادیو را در افغانستان ۱۰۰۰ در مقابل ۱۰۰ نشان می دهد. رادیوے که تنها در سال ۱۹۴۵ع تحت احصائیه آمده از پنج هزار تجاوز می کند وبراے سال ۱۹۴۶ع فرمایش چندین هزار رادیوے جدید بسے بخارج صادر شده است.

رادیو کابل با تلاوت قرآن مجید آغاز و با سرود شاهی ختم می شود. اما افغانستان هیچگاه بوضع موجوده قانع نبوده وهمین که جنگ دنیا خاتمه یافت با ممالک صنعتی صادر کننده چون انگلستان

و امریکا برای خریداری چندین دستگاه موج متوسط و موج کوتاه
که علاوه از نشریات داخلی صدای خود را به اروپا و مشرق اقصی
و مشرق نزدیک هم رسانیده بتوانند و اصل اقدامات شده است
و تا کنون پیشنهادات شرکت های مهم هردو مملکت طرف مطالعه
بوده بزودی فرمایش های لازمه باساس احتیاجات فوق صادر
خواهد شد. درین ضمن علاوه از دستگاه های برودکاست یک
عده گیرنده ها برای ولایات و حکومت محلی مملکت نیز شامل
بوده. این آلات صدای رادیو کابل را به دورترین نقاط مملکت
خواهد رسانید و هدف این است تا در کوچک ترین تشکیلات مملکت
یعنی تا قریه ها هم آخذه رادیو ها و آلات مکبر الصوت موجود باشد. البته
این پروگرام در ظرف ۳ سال آینده بپایهٔ تکمیل خواهد رسید. دستگاه فوق
خصوصاً از حیث تعلیم و تربیه و نشر افکار عامه یک وسیلهٔ کار مستعد
خواهد گردید.

(س - ق - ر)

نامهٔ زربانو خانم

خطاب
بخواهران ایرانی

نخست خدمت همهٔ خواهران پاک اخلاق ایران را درود و سلام
می فرستم. غرض از نگارش مقاله بخانمهای ایران درودی فرستادن
وضمناً آنان را بتکلیفی یادآوری کردن است گرچه ما پارسیان
هندوستان بیش از هزار سال است که از وطن اصلی خود ایران دور
هستیم ولی هنوز در رگهای ما خون آن سرزمین جاری است و گاه
گاه نیز شوق وطن مقدس در دلهای ما افتاده ما را برون دادن حسیات
می کشاند. درین اوقات که اخبار ترقی ایران و بهبودی روزگار مردمان
آن سامان بگوش میرسد لازم دانستم خواهران ایرانی خود را
بدو نکته متوجه سازم یکی از آن متعلق به ایران قدیم و دیگری مربوط
بآینده آن است. در ایران قدیم زن دارای مقام ارجمندی بود

و بحسب قوانین اوستای مقدس نیز میدانیم که در روزگار گذشته زن
جاه و منزلتی داشت و برخلاف امروز شخصیت او منظور و در زندگانی
اجتماعی با مردان شرکت می‌نمود در گاتهای که قسمتی از اوستا است
و از سخنان فرخنده خود حضرت زرتشت است پیغمبر ایران،
در خصوص عروسی دختر خویش پوروچیست با جاماسپ وزیر که
گفته است چنین فرماید تو ای جوانترین دختر زرتشت
ای پوروچیست برو با خرد خویش مشورت کن و از روی دستور
عقل و دانش نیکوترین اعمال پارسائی را بجای آور و در چندین
جای دیگر اوستا به مطالبی برمی‌خوریم که بخوبی دلیل مدعای
ما است و صریحاً مقام بلند زن را در ایران قدیم می‌رساند از آن
جمله زن می‌تواند که بمقام قضاوت رسد و زن می‌تواند به رتبه پیشوای
دینی نایل گردد مختصراً با شواهد تاریخی و مذهبی ما درجه زن را در پارینه
می‌توان ثابت نمود پس شکست خوردن ایرانیان از عرب و
پاشیده شدن تاج و تخت ساسانیان آداب و عادات آل
ساسان دگرگون شد و کم کم رسم پیشین بواسطه تطاول
زمان و کشاکش دوران از یاد ها رفت، ما پارسیان نیز که از برای

نگهداری آیین باستان به هندوستان پناه آوردیم و در مدت
قرون متمادی چندان گرفتار حوادث جهان بودیم که آداب ملی خود را
از دست دادیم تا این که در این قرون اخیر بواسطه تماس ما با
اروپائیان و آزادی یافتن دیگر باره بخود آمدیم آنچه از کف داده
بازجستیم روح ایران در ما دمیده بیاد عهد دیرین خواستار نام و
سرفرازی پیشین شدیم ما پارسیان در این مملکت وسیع
هندوستان اول کسانی هستیم که در بسط معارف و مکاتب
کوشیده و داد و باسے فرهنگی پارسی که در این بزرگ هندوستان
گویند که یک پارسی دیگر موسوم به سهراب شاپورجی بنگالی به سال
[illegible] هندوستان [illegible] از زنان
پارسی [illegible]
دادند اول زنی که در هندوستان طبیب شد یک زن پارسی است
و یگانه زنی که اکنون در اینجا وکیل است یک زن پارسی است
غرض از این مطالب خودستائی یا خودنمائی نیست بلکه میخواهیم
عرض کنیم که با زنان پارسی در خون و نژاد و دل و مغز با شما زنان
ایران شرکت داریم شایسته که امروز در زنان پارسی دیده میشود

رگ و خون ست که با خود از ایران آورده اند بیاد دارم روزے
زن یکے از راجاہاے ہند بمن گفت این خدمات که از شما پارسیان
نسبت بمعارف این خاک بروز کرد براے این است که ایرانی
هستید اگرنه از زنان ما چنین فراستے بر نمی آید

همین طور یکے از زنان پارسی پس از فراغت یافتن در بارۂ
فطرت جبلّی خود را ایشان می فہمیدم شما خانمہاے ایران نیز باید
در این اوقاتے که ایران زندہ شدہ است بفہمید که از خون پاک آن
ہستید نه تنہا مادر ہستید و فقط گرفتاری و آسیب زنان چینیے
استعداد ذاتی شما را پوشیده داشته بود راست است ما بیش
از ہزار سال است که از وطن خود مہاجرت کردہ ایم و از دیدار
مرز و بوم خود فارغ بودہ ایم و مطالعه تواریخ می نمائیم که آن ہمه
و رسومات قدیم گرفتار ... پارسیان بودہ ایم با ایشان ہمه
گشته و معاشرت و بے کلیه استعداد و ذوق فطری ما از یاد ما
فراموش شده مانند مرد گان آن آواره بودیم فرشته عنایت
صفحۂ تاریخ درخشان را ... از دستے ... جالش را بدیدن
گرفت و خورشید بخت از پس ابر سیه درخشیدن آغاز نموده با سعت

کرشمه‌ها زنان مانند گلهای بهاری سر از گریبان بدر کرده باغ و
بستان وطن را دگرباره بیارایید پس از لطمهٔ خزان باید دگر رنگ
و بوی خوشی به جهان ایران بخشید بیاد آورید که شما زنان
دوشیزگان از همان نژادی هستید که روزی مادران عهد
باستان در آغوش مهر خود شاهان نامدار مانند گشتاسب و
انوشیروان پروردند بیاد آورید که زرتشت پیغمبر ایران و
جاماسپ حکیم در آغوش عشق و پارسائی مادران آن خاک
پرورش یافتند در تاریخ‌ها می‌بینیم که گردآفرید و بانوگشسپ و زنان
دلیر ایران قدیم مردانه در صف کارزار تورانیان داد دلاوری
دادند. زنان پارسیان هیچ یک از خصائص زنان ایران کهن را
از دست ندادند. در اوائل قرن سیزدهم میلادی زنان پارسی
با مردان خود در جنگ معروف به (وارياد) در مقابل هندوان
دلیرانه ایستادگی کردند و در میدان جانبازی و در مسافرت بیابان عدم
شوهران و پسران و برادران و پدران خود را تنها نگذاشته با آنان
شهید شدند.

آغوش‌های محبت شما خانم‌های ایران نیز باید برای

آینده فرزندان غیور و دلیر و نیک خود پاک سرشت بپرورد و تهیه و
جمع آوری حامیان آن مرز و بوم با شماست سرنوشت آینده
ایران در آئینه سینه پر محبت شما نقش بست، بلندی و پستی آن
خاک در دست شما است جهد کنید تا مایه رستگاری ایران
شوید، خداوند ما زنان را برای این آفرید که در کارزار زندگانی
دنیا مانند فرشتگان پشتیبان مردان خود باشیم. همواره آنان
را در کار و کوشش دل دهیم جهد کنید که شوهران خود را از تریاک
و قمار و آب و گل و دروغ باز دارید. امیدوارم که وطن مقدس
ما از پرتو کوشش مردانه شما زنان گرد دولت هزار ساله از چهره
فرتوت خویش فرو شوید جوانی از سر گرفته تا کشورش به اوج
کمال رسد با درود بیکران و تحیات فراوان رستگاری ایران
و سرافرازی زنان آن را خواستارم۔

اوضاع نامطبوع ایران

(باجازت)

پس باهم رفتیم خانه وزیر و اخلاق اگر بخواهم وصف آنجا را بکنم
سخن بطول خواهد انجامید. سراغ درضاخان را گرفتیم نشان
دادند. پیش رفته سلام داده کاغذ حاجی خان را تقدیم کردم.
خوانده بعد بمن [illegible]
[illegible] پیشخدمت گذاشتم نگاهی [illegible]
[illegible] گفت قدری صبر فرمائید. بعد از پنج دقیقه [illegible]
داخل اطاق شده کرنش و مراسم تعظیم را بجا آوردم. دیدم
جناب وزیر یک خرقه ترمه لاکی در بر دارد در نهایت عظمت نشسته
من ایستاده ماندم. گفت: ها! چه خبر است. گفتم قربانت شوم

داشتم، فرمود بگو، گفتم عرض بنده طولانی ست، خود هم غریب این
دیارم، از کرم حضرت مستطاب اجل اکرم دور نیست که اذن جلوس
مرحمت فرمایند، تا نشسته عرض خود را بخاک پای مبارک شرح
دهم. پس از اندکی فکر گفت خوب بنشین و بگو. پس دعا و ثنا
نشسته عرض کردم که بنده از راه دور آمده غریب این مملکتم
نه، هم شیعه و خود ایرانی زاده ام اول عرض بنده بخاک پای حضرت
وزارت دستگاهی این ست که معروضاتم را تا آخر استماع فرموده
پس از آن لطف و قهر هر کدام سزاوار دیدند بدان امر فرمایند.
گفت بگو. عرض کردم: این بنده در خارجه شنیده بودم، ولی
اکنون بچشم خود معاینه می بینم که مملکت ایران نسبت بسائر ممالک
روی زمین ویران ست، حضرت مستطاب اجل که دارای
عنوان بلند وزارت داخله هستید، باید بر حسب تکلیفات و مقتضیات
آن مقام عالی از تمامی مهمات امور داخله مملکت آگاهی داشته،
اوقات شبان روزی خود را به آبادی مملکت و فراهم آوردن
اسباب مزید شکوه ملک و راحت سکنه صرف فرمایند. حالا بفرمایند
به بینم که در کدام شهری از شهرهای این مملکت وسیع بیمارخانه

بنا نهاده اید؟ و یا دار العجزه و مسکن یتامی را ساخته و برای تربیت
اطفال بیکس ملت دار الصنائعی پرداخته اید، و در کدام این قصبه
از قصبات وطن برای تسهیل نقلیات راه های شوسه درست
کرده و اسباب ترقی و تسهیل زراعت و فلاحت را که مایه حیات ملک
و ملت است فراهم آورده اید؟ در باب ترقی تجارت مملکت، که دولت
های بزرگ دقیقه ازان غفلت نکرده بلکه ملیونها پول در راه ترویج
آن خرج نموده اند، و در موقع اقتضا برای حصول آن مقصود خون
ریزی ها کرده اند، چه اقدامات مجدانه از شما سر زده است؟
آیا هیچ خبر دارید که سالیانه از امتعه ایران چه قدر بخارج حمل و
نقل می شود، یا چه قدر مال التجاره از خارج داخل این ملک می شود؟
عجبا! هیچ بخاطر مبارک خطور کرده است، تدبیری بکار برده باشید
که مقدار امتعه و محصولات داخله که بخارج می رود بیش ازان باشد
که از خارجه مملکت داخل می شود، تا دخل وطن را بر خرج آن غلبه
بدست داده، رعیت را بدان وسیله توانائی حاصل آید، و خزانه
دولت آباد گردد؟ چرا باید رعیت ایران تا جزئیات لوازم لوازم
زندگانی محتاج خارجه باشند؟ آیا شمع کافوری را خدا برای صنعت

کامل خود اختصاص داده یا کار بشر است؟ مگر قند از آسمان می بارد!
عجباً! خاک ممالک ایران استعداد رویانیدن چغندر و یا نیشکر را
ندارد؟ مگر پیه گاو و گوسفندان ایران مانند پیه مواشی و دواب ممالک
خارجه قابل تصفیه نیست، یا للعجب! مگر این همه پنبه ایران که کرورها
تجار خارجه می برند کفایت ملبوس اهالی آن را نمی کند؟ جناب وزیر شما
از مقدار نفوس و جمعیت ایران هیچ خبر دارید؟ از مقدار تولید و تناسل
که مایه بقا و دوام قومیت و ملیت ماست آگاه هستید؟ آیا تاکنون
اسباب مهاجرت این همه ایرانی را که به ممالک روس و عثمانی و هند
پراکنده می شوند تحقیق فرموده تدبیری برای منع آن بکار برده
اید؟ چرا اقدامات بکار نمی برید که برای رفع احتیاج ملت اولاً در بعض
ولایت ها فابریک های مختصری تمام سرکار ساخته گردد؟ خواهید
فرمود که ساختن فابریک وظیفه و تکلیف وزیر نیست، مسلّماً! لکن تدبیر
احداث آن و تشویق نمودن ملت و ضامن شدن بحفظ حقوق رعیت کار
وزیر با تدبیر و خردمند با انصاف است. بخدا است در ممالک خارجه اینها
را که یگان یگان شهر و ده همه از تکالیف وزیر و اهل است، باید رشته
این گونه نیک بختی ها را از هر جا پیدا کرده بدست رعیت بسپارد

و هرگاه نکند معاتب و مسئول است!

چرا اسباب پریشانی و پراگندگی ملت را نمی پرسید که سبب
چیست سالیانه چندین هزار رعیت ایران به ترک دیار گفته
بخاک عثمانی و هندی ریزند و در ممالک غربت در پیش دوست
و بیگانه بدان ذلت و پریشانی روزگار بسر می برند؟ آیا هنوز
زمان آن نرسیده که وزرای ایران رعیت را بحکام و حکام بپیشکار
و پیشکار به بیگلربیگی و داروغه، و آنان بکدخدایان، و ایشان هم
بفراش باشی و نایب به فروشند؟ در کدام مملکت دیده شده
است که داروغگی شهر را با جاره بدهند و آن هم به اراذل و ادانی
ناس! آخر انصاف باید کرد، مأموریت گرامی را در ممالک متمدنه دایره
پلیس می نامند آیا روا است که پلیس هر دم بی سر و پای و بی
سوادی باشد؟ و علاوه بر همه عدم لیاقت، تجارزادگان محترم را
باسباب چینی های گوناگون، بانواع کارهای نامناسب متهم ساخته
آبرو و اعتبارشان را برای پنج تومان پایمال سازند و از جوان
باحیا و نجیبی، بلای شرم از پدر و مادر بی هیچ تقصیری، بجهل
پنجاه تومان بنام جریمه بگیرند؟ آیا از وضع ناگوار این گمرک خانه های

بی تعرفه که موجب هزارگونه شماتت دوست و دشمن است نپذیرد آیا
که از یک چیز متاع، یا داخله و خارجه، از یکی دو تومان، و از دیگری یک لک مال
و از یکی دیگری که گویا پدرش سرباز یا برادرش توپچی است
پنج قران می‌گیرند؟ اصلاح این هم که محتاج پول و آدم یا [illegible]
اساسی نیست تا چند در دست حکام ظالم و در باب رفتار رعایا
با رعیت و اخذ مالیات کتابچه تعلیمات و دستور العمل یا ترتیبی نخواهد داشت؟
تا که حال این ودایع گران بهای خدای را که رعیتش نام است
رعایت نخواهید فرمود؟ آنان را بهوای نفس حکام [illegible] سپرده
ناگزیر از طبیعت خواهش‌های رذیلانه آن فرومایگان خواهید
داشت؟ آیا دولت سه هزار ساله ایران مقتدر نیست که در
از شهرها نظم خود واداره صحیحه برپا نمود [illegible] چهار تن [illegible] موظف
بدان جا بگمارد که مردمان آن شهر را از اجل [illegible] که از [illegible] نادانی
[illegible] است رهائی دهند؟ چرا [illegible] معالجه [illegible] که در
دوره اول معالجه آن با حیله آسان است [illegible] که در
ساقط [illegible] اول [illegible] چاره آن [illegible] آیا
این مرض کشنده [illegible] رانخواهند

روی داده، کسانی که پیش خودی و بیگانه دراز کرده، خود
شان هم مانند دو شخص در بیابان زیست می‌کنند و از خدا دور، با خطر و
دور از نظر اهل و عیال مقهور باشند. بخدا کسی که برای خود وطن نیست
غیرت‌مند هرگز از دیدن حالت آن بدبختان سهل و آسان نیست
من یک بار آنان را دیدم، نفرت و ظلم و تعب و تاب است. سال‌ها هم
روزه می‌گیرند و گرسنه به امید که برای مشتاقی رسیدن دیار
ابنای وطن شمار بیماران می‌شمایند؟ و دیگران برای حفظ
حیات یک تن از ابنای نوع خود شان چه زحمت‌ها به خود
هموار نموده چه پول‌ها خرج می‌کنند. اصلاح این کارها که در انظار
خارجه ننگ دولت و ملت و اسباب هزارگونه سرزنش خودی
و بیگانه است، محتاج چندان مخارج گران نیست که دولت و
ملت از تدارک آن عاجز باشند. به عنایت خدا قسم، اول توجه
عطف توجه اصلاح این گونه معائب را که سبب کاهش شأن
دولت در انظار بیگانگان است، سهل‌ترین وجهی توان
گرفت. چرا از جمعیت بیچاره چندان جریمه و رشوت می‌توان گرفت
از آن روی در ظرف بیست سال اولاد و اقارب و بستگان

یکمرد فقیهی که خود به سلطنت جدید بی نظر از دولت شما است البته خصوصاً
تومان وظیفه دعاگوئی داشت. اکنون صاحب پنج کرور ثروت و
سامان بشوند اما برای اصلاح نقائص جزئیه وطن ما نمی شود و
با ثبات مجمعیه رجوع نمود و هیچ این کار مقدس را از پیش نبرد؟
در این باب آنچه لازم است شما احسن نصیحت ... و دوستداران ...
بیوطنی است. در وجود یک ملت قوه بالاتر از دولت و دولت بخود را
از ملت دانست و چنانکه بیان آن لازم نیست فارق و تمایز ... د
آباد و رعیتی واحد همه کارهای سخت ساخته و پرداخته میشود -
از دولت و ملت میان اتفاق این عنصر گرامی وطن هیچ مشکلاتی در
مقابل پایداری نتواند نمود

دولت همه ز اتفاق خیزد — بی دولتی از نفاق خیزد

بیشتر پایه‌ی عدالت و مساوات به همه حقی ها ... در
اثنای این مسافرت که جمع قطعه ای از ممالک ایران را دیدم دلم خون شد
همه جا ملک پریشان، ملت پریشان، تجارت پریشان، خیال پریشان
عقاید پریشان، و شهرها پریشان. خدا را این چه پریشانی
است! تعجب دارم که با این همه پریشانی و دیگر این جمعیت و زنده ...

است. عرض بنده همین بود که از شما بپرسم سبب این همه پریشانی
چیست؟ اگر رسول خدا از شما بپرسد که ای وزرای ایران
و ای رؤسای ملت! کو شریعت من؟ کو اسباب جهاد شما؟
کو مجاهدین شما؟ کو ایمان شما؟ که من حبّ وطن را ردیف آن قرار
دادم؟ چه جواب عرض خواهید کرد و چه عذر خواهید آورد. هرگاه یک
دوست و یا دشمنی از شما بپرسد که آیا چه مانع شد که در مدت این
پنجاه شصت سال سلطنت که بی منازعهٔ خارجه در نهایت استقلال و راحت
حکم میراندید نتوانستید از بیست و پنج کرور جمعیت ایران بیست
پنج نفر را تربیت کنید که بتوانند بطور لایق از عهدهٔ گمرکات مملکت
برآیند، تا محتاج نشوید که از فرنگستان مال خارجه را بمواجب گزاف
کرایه کرده بگمرکخانه‌های خودتان بگذارید؟ چه جواب خواهید گفت.
اگر بیگانه از شما سؤال کند که چه مانعی پیش آمد که شما در
مدت شصت سال نتوانستید بمالیات این مملکت وسیع حاصلخیز
یک ملیون تومان بیفزائید که خرج تهیهٔ اسباب مدافعهٔ وطن بشود؟
چه جواب مسکت خواهید داد؟ و حال آنکه در ظرف این مدت شصت
سال مالیات مملکتهای دور و نزدیک چندین مقابل اول افزوده

درحال مقدار نیز آبادی و جمعیت آنها زیاد شده است، اگر ناموس
خود تان در شما بپرسد چه صرفه دیدید که داخل مملکت را فقط منحصر
به حفظ رشوه و جریمه داشتید، و از فراهم آوردن اسباب تزئید مالیات
و توسیع دایرهٔ تجارت و زراعت وطن غفلت ورزیدید؟ چه پاسخ
خواهید داد که موجب رفع ننگ و سرافکندگی شما گردد؟ آیا می‌توانید
که از اصلاح جنگل‌های مملکت و کار فرمودن معادن بی‌شمار حسب
و فراهم آوردن اسباب نقلیات وطن کمتر از تاخت و تاز رعیت
منافع حاصل آید؟ آیا نمی‌دانید که رعیت بمنزلهٔ دست و پای
دولت است، آنان را بکار باید داشت نه اینکه برید؟ رعیت
اسباب انتظام جسم دولت است، پریشانی امروزهٔ آنان هیچ روز
دیگر سبب خواری و پریشانی خود شما است، وزیر گفت هرچه ادای
تمام شد یا باز هست؟ من که دیگر طاقت استماع مهملات ترا ندارم
مرد که احمق، این فضولی‌ها را به تو کدام پدر سوخته یاد داده؟ مگر من پیغمبر
آخرالزمانم که دوای تمام بیچارگیهای هر کس بیاورم و فکر برای خود و اهل در
حمق دو ساعت است که حرف می‌زند، من هم گوش می‌دهم که چه
خواهد گفت، مرد که دیوانه یا نشئه، برو پی کارت، عجب احمقی بوده!

برخیزید و رختها را بپوشید

تا ناهار برخاسته بیرون رفتیم، هر جانب اسبهایی که آمده بود

بعد میرزا مهدی حسین [illegible] با [illegible] زیر و رشته از هنگامی که چشمها می‌زد شکفتم

برخیز برویم، وقت خواب نیست ـ

گفت کارت را با وزیر تمام کردی؟ گفتم نه ـ در راه فکر کرده

بودم که آیا پیش وزرای جنگ و خارجه هم بروم یا نه؟ باز به خود گفتم

شخص باید صاحب بوم باشد، هرچند که از بیان برای این درد

وطن درمانی نخواهد شد، اما باز دیدن بهتر است که اقلاً گفتنیها را

گفته دل پردرد خود را تا یک درجه تسلی سازم. به مشهدی حسین

گفتم برویم به دستگاه وزارت خارجه. گفت چه عیب دارد. رسیدیم

به دروازهٔ وزیر خارجه، دیدم در دالان چند تن فراش و یک نفر نوکر

ایستاده‌اند. از فراشان میرزا کاظم بیگ را سراغ گرفتم. نشان

دادند. مرد خوش‌سیمایی به نظرم آمد. سلام کرده رقعهٔ حاجی خان را

دادم. خوانده و بکمال مهربانی پرسید: تعرف عربی؟ گفتم «نعم». جای

نشان داده به عربی گفت: تفضّلوا، بنشینید. نشستم. چای و قلیان آوردند،

خوردیم. پس از آن خود برخاسته بیرون رفت و باندک فاصله برگشت

وگفت همه کس میگویند که شما با اهل سفارت روس [illegible] محرمانه
خلوت کرده اند، من بی آنکه تأمل در جواب نمایم گفتم از داده شدن فلان امتیاز
بانگلیسیان سفارت روس به تشویش افتاده، صحبت و خلوت
برای همان مطلب است که با آنها را به هم زنند یا این که خود نیز مانند آن
امتیاز و یکی دیگر تحصیل نمایند. از قضا بعد معلوم شد که آن طور هم بوده
است. پس از یک ساعت میرزا کاظم بیک دوباره رفت، در مراجعت
با یکی از پیشخدمتان وزیر همراه آمده سفارش مرا کرد که بخدمت وزیر
خواهد رسید. از چندین اطاق گذشته جایی ایستاده پرده را برداشت
داخل اطاق شدم. دیدم وزیر در سر پا از این طرف به آن طرف می
رود. سلام و تعظیم کردم، فرمود چه خبر است؟ من همان مقدمه را که در روز
بحضور وزیر اعظم ترتیب داده بودم در اینجا هم بخرج داده اذن جلوس
خواستم. پرسید تو از مصری؟ عرض کردم بلی. فهمیدم که میرزا کاظم بیک
معرفی کرده. گفت رعیت کدام دولتی؟ گفتم رعیت ایرانی. گفت من
شنیده ام در مصر تمامی متوطنین رعیت ایران ترک تابعیت کرده خود را
بدولت دیگر بسته اند؟ عرض کردم غیر از بنده. نیم خنده کرده نشست
و من هم امر به نشستن فرمود. باز در اینجا استدعا کردم که عرایضم را

آخر نشنود و گفت پاسی شهر در میان نیست مشروط بر این که سخن پاره
و بی معنی نباشد. عرض کردم بنده هر چه گفته باشم همه از روی تعصب
ملی است چیزی دیگر است. دعا کنم گفت بگو ببینم.

گفتم جناب وزیر از شما سوالی کنم یک نفر غریب و مستغنی از
ملت ایران بسبب قضائی که در ممالک خارجه کونسل های شما
کنند آیا خبر دارید یا نه؟ تا چند این تذکره های دولت که نماینده هیبت
ایران در انظار خارجه است باشد کاغذ و دانگ عطاران بی قدر و بی اعتبار
خواهد شد؟ تا کی این برات شرف ملی ما شش کاغذ مجعول در محال متعدده بفروش
خواهد رسید، آن هم بقیمت های متفاوت؟ مثلاً در طهران پنج قران
در تبریز یک تومان، در کنار (ارس) یک تومان و نیم، در قفقاز چهار
منات و نیم، در ممالک عثمانی مجیدی و پنج غروش و گذشته از اینها مأمورین
شما در همه جا به دزدی و بی سروپایی از اشتهار جسته که
چندین نفر شقی بدبخت این تذکره ها را تا کی خواهند فروخت و در تمام
ممالک عثمانی و روس حتی در فرنگستان بنام تبعه ایران دزدی
و انواع فضیحت را مرتکب شده، ما را میان همه دولت رسوا نمایند
و در بعض جاها آن ننگ حکومت ما افتاد. پس از تحقیقات معلوم شد

که آن وزرا و شیپ‌ها یا از راه عشق و گرجی (قفقاز) بوده یا از رهزنان و
جیادولان قفقاز که کونسل‌های آن تذکره را بابت لیکن فروخته‌اند؟ آیا این حالت
غفلت برای آن کونسل و با اعتبار سیر برای آن تذکره که دارای
نشان و علامت دولتی دولت ماست باقی خواهد ماند؟ آیا روا است که
بعضی سفرای شما هم دانسته و فهمیده در مقابل چند لیرا مردار و چشم
از مقام بلند خود و شأن تجاوزات گذشته مرتکب این قباحت بزرگ
بشوند؟ این رشوت‌ها تا چند از مأمورین شما مانع هرگونه مواخذه
و مسئولیت خواهد بود؟ گمانم هنوز وقت آن نرسیده است که جلو این
رسوائیها گرفته شود؟ و دولت از زیر این بار گران بدنامی و ننگ
رهائی یابد؟ تا چند کونسل‌های شما در ممالک روم و روس چون
در وطن با فعال [illegible] بوده؟ بالعکس کونسل‌های شما [illegible]
[illegible] چون نیست شاید و لاقید و تمام از آنان تملق
[illegible] [illegible] پیشکش [illegible] اعمال
شنیع شان [illegible] در تعدیات کونسل‌های شما [illegible]
بعد هم اقتدار دولت [illegible] و شما تحریر داشته‌اید که این
معنی غلط است؟ زیرا که در عالم دولت‌های متمدن [illegible]

بنا بر این باشد که اقوام را به استعمار یا اجمال کشند امور [illegible] اهالی [illegible] — سبب

امور دیگر که قانون معین در میان نماند و او هم چنین تمیز کنند و چیز دیگر

هم مانع می‌شود. حالا جنرال کونسل انگلیس یا فرانسه یا روس، هرگاه

بخواهند در بلغارستان که حکومتی تازه و جمعیتش زیاد و [illegible] ندارد

نسبت به کارهای داخله نمایند و یا اینکه از تبعه بلغار را بگیرند که از آنجا

برخیزد و در آنجا بنشیند، آیا هر روز فعل‌های ایشان را می‌کنند؟ چنانچه

تاکنون چندین بار کرده‌اند بلکه سفرا و کونسل‌های خارجه این زیاده‌روی را

که در ایران می‌کنند خود از سفرا و مامورین ایران سرمشق گرفته‌اند در

حالتی که آنان حافظ حقوق رعیت اند [illegible] الناس آنان را

[illegible] از مامورین خارجه چه توقع توان داشت؟ در صورتی که خود قانون

و عدالت ندارند [illegible] چه زبان به ایشان توان گفت [illegible] عدالت و

قانون رفتار نمایند؟ بخدا پناه می‌برم از این وضع ناگوار که هرجا

قدم می‌نهی پر است با دل سوختگان ایرانی که دود آه ایشان روی

سپهر را تیره و تاریک می‌کند. از تعدیات داخله می‌گریزند در خارجه

بظلم‌های بدتر از آن گرفتار می‌شوند به هرجا و هر ده که در ممالک روم و

روسیه [illegible] خواهی دید که جمعی بی‌عار و بی‌کار به نام [illegible] دیگری را

گرفته‌اند بعضی از قونسل‌ها گذاشته‌اند، و باتفاق آنکه چهار ایرانی وفات کرده‌اند
ایلچیان چهار بیچاره آواره از وطن غریب هستند که نه وارثی در قید و دولت اسکندر اند
آنها هست و نه بستگی. اولاً چرا ورثه اطفال و اموال را بوسیله ایشان
نبستند که بترک وطن گویند؟ ثانیاً قونسل با چه حق از هر یک این بیچارگان
سالی پنج منات به عنوان پول تذکره بگیرند و بکیسه خود ایشان برود؟
هرگاه بفرمایید که آن پول را در مقابل مواجب می‌دهیم، بخدا سبب بسیار
ممنون هستیم، در صورتی‌که این پول از رعیت گرفته می‌شود، هرگاه
دولت بگیرد و بدهد سبب هر ... شرم مواجب بدهد سالیانه
مبالغ زیاد منفعت خزانه خواهد شد و امثال این رسوائی‌ها تا یک درجه
از میان خواهد برخاست. اگر ... در ممالک روم و روس هر ایرانی
از هر طبقه که باشد وقتی‌که بمیرد، اول وارث آن سفارتها و قونسلخانه
هاست، هرگاه وارث و طلبکاران قدری داشته باشند آنها نیز
حصه‌ای نخواهند برد الا قلیل. همچنین است مسئله پاپورت. درست حساب
شده که در ایاب و ذهاب یک نفر ایرانی بزیارت مکه مکرمه از هر جائی
که حرکت کرده، چهل و پنج تومان تا بازگشت بدان نقطه پول تذکره و
قونسول باید بدهد. اقلاً همه‌ساله چهار هزار ایرانی به مکه ... و حج ... کرده

ایشان سالیانه زیاده بر یک صد و شصت هزار تومان است و باین
مبلغ در تمام نقاط مهمه و متصرفه ممالک روس و عثمانی کونسل‌های
با مواجب و تعلیمات مخصوصه توان گذاشت که در عین وقوع شکوه و
شکایت طرف مواخذه و عتاب هم شوند در بندر (جده) که دروازهٔ ما
و طرف توجه عموم اسلامیان است، چرا کارپرداز نجیب و با ادب و متدین
و پادشاه شناس و از خانوادهٔ معروف صاحب قلم و سواد نباشد و
چرا سالها در بیع من یزید کارپردازی آن جا را بدست هر سفلهٔ بی پدر
و [illegible] و بی سواد، در مقابل یکی دو هزار لیره بسپارند و او را بجان
و مال حجاج که رعایت خاطر و حفظ حقوق شان بر ذمت دولت
واجب است، صاحب اختیار سازند. و از بهر چند که دولت زیاده
از یک تومان نمی‌گیرد [illegible] تا یک لیره [illegible] دو تومان و
نیم صحت گرفته بازو دست [illegible] آن و عمال نیز در تاخت و تاز آنان
شریک می‌شوند برای کرایه شتر و الاغ که از جده به مکه سالیانه
یعنی مسلمانان خاک عثمانی و مصر و جزائر سواحل هند و قفقاز [illegible] خود و شتر
می‌دهند از ایرانی دویست عوض شش گیرند برابر آنها است بول
بگیرند و همه ساله این تفاصیل را روزنامه‌ها می‌نویسند و [illegible] نقل

حجاج بآسمان رسد کس گوشش نه دهد هر تکلیف بے آبرویم ابدا آموخته
نشونده تنها آنچه در صدقه از حجاج ایرانی کونسل هائے موقتی سرمایه
می گیرند برائے مواجب [illegible] کافی است. اگر این ها را عرض کردم میدانید
و طرف اعتنا و توجه نمی شمارید نه بے انصافی است اگر خبر ندارید
نمی دانید در آن صورت همه حق دارند که شما را غافل بپندارند و کسی را در
این عنوان بلند نه شمارند والسلام

وزیر خمیازه کشیده راست نشست و گفت تربیت عربستان

بهتر از این نمی شود عجب مرد فضول و بے مغز بوده مرد که دیوانه تو نام
قانون شنیده بر زبان پیچیده هی از قانون دم می زنی این را
ندانسته که اگر در سایر دولت ها یک قانون است و حکمش در یک
سال مجری نمی شود، در مملکت ما سر خانه قانون جداگانه دارد
که احکام هر یک از آن ها در نیم ساعت مجری می گردد من از یک
حرکات تو خوشش وقت شده ام که ترک تابعیت نه کرده ای وگرنه باید
پهلو هائے دیگر رفتاری می نمودم، پاشو، به جهنم پاشو۔ و هم جا هائے
نشستن نیست برخاسته براه افتادم و شوق عرق خجلت بودم
میرزا کاظم بیگ باشت تمام پیش آمده و پرسید از [illegible]

شکایت کردی؟ گفتم نه مطلب دیگر بود. خدا حافظ. با شهردار سخن
از آن جا بیرون شدیم. گفتم هرچند که وقت تنگ است و ابلاغ دولت
باید این کار را به انجام رسانم.

(حاجی زین العابدین مراغه‌ای)

شرح حال معارف ایران

دانشگاه و دانشکده‌ها —

در تاریخ هشتم خرداد ماه ۱۳۱۳ قانون اجازه تأسیس
دانشگاه در طهران به تصویب مجلس رسید - طبق ماده دوم قانون
مذکور دانشگاه دارای شعب ذیل است که هریک [illegible]

منقسم به ۵ دانشکده خواهد بود.

(۱) علوم معقول و منقول. (۲) علوم طبیعی و ریاضی.

(۳) ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی (۴) طب و شعب و فروع آن

(۵) حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی. (۶) فنی.

دانشجویان برای سه سال در امتحان مسابقه [illegible] گزین

از میان داوطلبان و دانشکده حسب شرایط [illegible] انتخاب

و بعد از سه سال بر حسب انتقادیه دانشگاه مستقیم گردد.

منظور از تأسیس این دانشگاه تربیت جوانان به وجهی است که

عالیه علوم و فنون مختلفه و ارتباط بیشتر با علوم دنیا است و با [illegible]

محصلین علوم عالیه را در وطن خود تحصیل کرده و دیگر حاجت مسافرت

به اروپا به جهت تحصیل نداشته باشند.

باید دانست که در تاریخ تصویب قانون دانشگاه اغلب

از دانشکده‌ها موجود بوده و محصلین بسیار در فنون علوم مختلفه اشتغال

داشته‌اند و وزارت معارف برای ساختمان دانشگاه اراضی

وسیعی را در جنوب [illegible] گرفت هم در آن سال اقدامات لازمه

برای ساختن تالار تشریح به عمل آمده و در پاییز هم این [illegible]

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به محل دانشگاه تهران در اراضی جلالیه نزول اجلال فرمودند پس از ملاحظه و بازدید قسمت‌های مختلف لوحه فلزی را، که روی آن این عبارت نگاشته بود، در جعبه از سنگ مرمر زیبا قرار داده بودند.

"هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران رضاشاه پهلوی

سپرده و ساختمان پهلوی، ساختمان دانشگاه تهران

به فرمان او آغاز و این نبشته که به یادگار در دل

سنگ جای گرفته به زمین سپرده شد. بهمن ماه

هزار و سیصد و سیزده خورشیدی."

سپس فرمودند: ایجاد دانشگاه کاری است که ملت ایران بایستی خیلی قبل از این شروع کرده باشد، حال که شروع شده است باید جدیت شود که زودتر انجام گیرد.

چون شعبه‌های دانشگاه موجود بود [illegible]

بنا در جلالیه به طول می‌انجامید در اسفند ماه همان سال مراسم تاسیس دانشگاه در دانشکده حقوق و سیاسی و تجارت تشکیل آمده و سپس آن شروع بکار کردند. دانشکده‌ها کم کم پا گرفت

موجوده از قرار ذیل است:-

(۱) دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دارای چهار شعبه است:-

قضائی - و پلوتیکی امور اداره معرفت روابط بین‌المللی و اقتصادی تجارتی -

(۲) دانشکدهٔ طب دارای شعبه است، طب و دواسازی و دندان‌سازی -

(۳) دانشکدهٔ علوم معقول و منقول دارای دو قسمت است:-

(ا) مقدماتی (ب) عالی - دورهٔ عالی هم دارای دو رشته است

(۱) معقول (۲) منقول -

(۴) دانشکدهٔ علوم طبیعی و ریاضی -

(۵) دانشکدهٔ ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی -

(۶) دانشکدهٔ فنی دارای [illegible] رشته است

۱- [illegible] ۲- [illegible]

۳- [illegible] ۴- [illegible]

[illegible]

[illegible]

هنرستان موسیقی" است که دارای سه قسمت - (۱) ابتدائی
(۲) متوسط (۳) عالی است کلاس های موسیقی "آمرا" و غیره
در آن دایر خواهد شد - دیگر دانشکده "قابلگی" است که تحت نظر
وزارت معارف و اداره "کل بهداری" اداره می شود.

مدارس اختصاصی که در فصول مربوطه به رشته های مختلف
اشاره شده از این قرار است.

(۱) دانشکده [illegible] (۲) مدرسه افسری فنی نظام (۳) آموزشگاه
شهربانی (۴) دانشسرای عالی (۵) دبیرستان فلاحت (۶) اداره
رنگرزی (۷) اداره [illegible] صنایع قدیمه و صنایع جدیده (۸) هنرستان
نسوان (۹) دانشکده بیطاری (۱۰) مدرسه پست و تلگراف
(۱۱) دبستان [illegible] (۱۲) [illegible] داری ایتام شاه پور
کلاس های [illegible] [illegible].

(۱) کلاس اختصاصی وزارت داخله (۲) کلاس عالی وزارت
مالیه (۳) کلاس [illegible] (۴) کلاس قضائی [illegible] ولایات
۱- هنرستان [illegible] ۲- هنرستان فارس ۳- دارالتربیه [illegible]
[illegible] ۴- [illegible] ایتام [illegible] ۵- مدرسه شرکت

نفت آبادان تأسیس شده است.

درین دوره توجه خصوصی به تربیت روح و جسم کودکان به عمل آمده و تا آخر سنهٔ تحصیلی ۱۳۱۳–۱۳۱۴ در نقاط مختلف ایران بیست و سه کودکستان که در آن دو هزار و چهارصد و چهل و هشت کودک تربیت و پرورش داده می شدند موجود بوده و برای ازدیاد این قبیل مؤسسات تا آخر امسال اقدامات جدی شده و میشود.

آموزشگاه های اکابر.

دولت بیدار کنونی نه فقط به توسعهٔ مدارس ابتدائی و متوسطه و عالی همت گماشته بلکه برای اینکه عموم ملت از نعمت خواندن و نوشتن و فرا گرفتن معلومات تا اندازه که برای زندگانی آنها ضروری است محروم نباشند حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در ۱۳۱۴ وزارت معارف اقدام به تأسیس کلاسهای اکابر [illegible] گردید و بتدریج بازرسی آن کلاسها معین شد - ایرانیان [illegible] صفت طبیعی آنهاست و تاریخ بهترین گواه این مدعاست، فرمان شاهنشاه عظیم الشان بخوبی استقبال کرده و گروه گروه جوانان شانزده ساله و مردان سی و چهل ساله و پنجاه ساله که در [illegible]

تحصیل نداشتند نام خود را در دفاتر کلاس های اکابر شبانه ثبت کرده با طرز جدیدی مشغول تحصیل گشتند به قسمی که در مهر ماه سنه ۱۳۱۵ شمسی یعنی کمتر از دو ماه از تاسیس آموزشگاه اکابر [illegible] و چهار باب آموزشگاه در نقاط مختلفه تاسیس و پنجاه و شش هزار و چهارصد و شصت نفر دانش آموز به فرا گرفتن مواد برنامه مشغول گشتند و چون عده کلاس ها برای احتیاجات کافی نبود وزارت معارف بر توسعه آن هر سال افزوده و می افزاید.

دبستان های شبانه

برای این که عده از محصلین که تحصیلات آن ها ناقص مانده بود و به جهاتی در دوره ابتدائی [illegible] نداشتند دبستان ها دائر گردید تا تحصیلات خود را دنبال نمایند. در آذر ماه ۱۳۱۵ اساس تاسیس دبستان های شبانه در طهران و شهرستان ها [illegible] دبستان های شبانه در طهران [illegible] [illegible] [illegible] اول و دوم متوسطه [illegible] [illegible] را [illegible]

[illegible] کلاس [illegible] زبان های خارجه [illegible]

[illegible]

حصهٔ نظم

منظومات کلیمی

مخمس

۱۹۴۳

پادشاها ز شهید ادب چه داری مقصود
که درین کار رجز او باید گردد مشهور

چه دگر بود درین شهر که گردد ... جود
شهرت هر ... ست ... کرامات به جود

هرکه این ... ندارد ... مشش به وجود

ملکا گو مکن پیشه و مشکن پیمان
که ملکا ستم و [illegible] نگیرد سامان

خاک برکند ز بن حادثهٔ دوران
خاک مصر طرب انگیز نه بینی که همان

خاک مصرست که بر پیکر فرعون و جنود

ملکا خسروی و دیو ایران سوزست
بکلات آوری ز [illegible] فیروز است

تا بجز ملکات [illegible] ز امروز است
ایران [illegible] خورشید جهان افروز است

کی [illegible] را سکه عادل [illegible]

[illegible] ایران [illegible]
تو و ملت را [illegible] دولت [illegible]

پنج [illegible] هوس نفس مکن
هست خود [illegible] مشکن

گفت ایمان [illegible] است [illegible]

کشیدی [illegible] را که کردی ز ستم پاک [illegible]

شد [illegible] چگونه ز بیداد تو [illegible]

به جان دل [illegible] [illegible] گشته

الی که [illegible] وای [illegible] جهان [illegible]

که محال است درین مرحله امکان [illegible]

مگر ز خطه تبریز مقام شهید عشق

به غیر آن قصه جان سوز دل [illegible]

[illegible] که [illegible] آن [illegible]

[illegible]

که [illegible] است [illegible]

شاد کن [illegible] دل [illegible] کار [illegible] نشست و [illegible]

طلبت [illegible] مرحله [illegible] فکر دگر

پای امید [illegible] شاه [illegible]

بسته [illegible] خدا [illegible]

که کلیم [illegible] است و [illegible]

ثنا خود کیست پیش کبریا تا ستاید او

تا نکو باشد در بارگاه نیست او

ناپسنده حصه و الوهیت ...... او

کز خودی تا به خدا بیخودیست ...... او

بعد ذکر مناجات به تمامی شد و شروع

سر زند کو کلک مشتر و طراز گردون کمال

بسر آید شب هجران و دمد صبح وصال

کاه شکوه شود از قهر خدا [illegible] مثال

ای گروه شرمت و عزم و [illegible] نال

هجر من کیست [illegible] بسر آید [illegible]

چه خطا کاره ازین شاهی باد خواست

کاچه پادها و [illegible] اسیر به خواست

[illegible] بخشش بید [illegible] بال [illegible]

[illegible]

[illegible] آورد الا [illegible]

و الله [illegible]

کار ایران

مستزاد

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست — کار ایران با خداست
مذهب شاهنشه ایران ز مذهب‌ها جداست — کار ایران با خداست
شاه مست و شحنه مست و شیخ مست — مملکت رفته ز دست
هر دم از دستان مستان فتنه و غوغا بپاست — کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بر فراز — موج‌های جان‌گداز
زین تلاطم کشتی ملت به گرداب بلاست — کار ایران با خداست
مملکت کشتی، حوادث بحر و استبداد خس — ناخدا عدل است و بس
کار پاس کشتی و کشتیبان با ناخداست — کار ایران با خداست
پادشه خود را مسلمان خواند و سازد تباه — خون جمعی بی‌گناه
ای مسلمانان در اسلام این ستم‌ها کی رواست؟ — کار ایران با خداست
شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست — زان که طینت پاک نیست

دیدی که قوای اجنبی از خون شهیدان [illegible] | کار ایران با خداست
روز و شب خنده همی بر ریش ما چیز زنید | مملکت تیز ... اسیر
ای که هستید زین ریش خندید کار مملکت است | کار ایران با خداست
باش تا آنکه گذشته را از دین ناگه خوردی | انتقام ... [illegible]
انتقام ایزدی برق است و ناگه خورد است | کار ایران با خداست
باش تا بیرون ز پشت آید سیه وار از سنگ | فرداد اید بیرنگ
آن که گیلان زاهدا حشر بفکند قلیم تا | کار ایران با خداست
باش تا از اصفهان احتشام حق گردد [illegible] | نام حق گردد [illegible]
تا نشیم آن [illegible] ز [illegible] [illegible] | کار ایران با خداست
عاقبت ایران [illegible] [illegible] | چه خراسان [illegible] خراسان
[illegible] | کار ایران با خداست

وطن من

ای خطهٔ ایران مهین ای وطن من
ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من

دور از تو گل و لاله و سرو و سمنم نیست
ای باغ گل و لاله و سرو و سمن من

بس خار مصیبت که خلد دل را بر پا
بی روی تو ای تازه شکفته چمن من

ای بار خدا من که [illegible] ...... باز
آخر [illegible] ...... [illegible]

تا هست کنار تو پر از لشکر ...... دشمن
هرگز نشود خالی از این دل ...... محن من

از رنج تو لاغر شده ام همچو هلالی
تا بدر شود ماه تو .... بدن من

در دو دو در یغا اگر چنان گشتی سپہر کہ
گر یافتہ و پیش نہ داری ..... گفتن من
دامن دو بہ گمی گویم با خشت چہ سپار
دردا و دریغا از وطن من وطن من

خطاب بہ شاہ

پاسبانا تا بہ چند این مستی خواب گران
پاسبان را نیست خواب از خواب برخیز ای جوان
تو نگہبانی اگر ای پاسبان و بیدار باش
یک طرف جنگ و فتن و یک طرف شیر ژیان
آن زمین گشتہ این رہا بعد این از جنگ آن
ہر یک با لشکر بہ توپ و تفنگ ..... جنگ و جدال
پاسبان ہم بہ جنگ ... شمشیر
کار با یزدان بود ... بہ ... نشستہ ...

پند بپذیر ای ملک نیسی پاک گوهر رایگان
نیکی از زشتان مجو یاری از همسایگان
وان که از سر دور کن گفتار این بی ... مایگان
یا تو داری چند خواهی جست از این سی پایگان
کشور تو خسروا گنجیست گنج شایگان
رسم این گنج از گذشت شاها بر آید رایگان
طرفه گنجی در کف آوردی کنون بی رنج رنج
چون نه بردی رنج شاها کی شناسی قدر گنج
این همه آثار شاهان خسروا افسانه نیست
شاه را شاها نه بیرون از سیرت شاهانه نیست
خسروی اندر خور هر مست دیوانه نیست
مجلس تو ویرانی از شخص مست آسیب از بیگانه نیست
اینک اینک آگه شاها که چون بود این شاهانه نیست
خانه چون شاها تو خسروا [illegible] ویرانه نیست
[illegible] شخص آبادی این خانه را
وا [illegible] کن از [illegible] بیگانه را

عسکر و قوه حربی

پیشتر از هر چه دولت را ضرورت عسکر است
عزت ناموس وطن، حفظ استقلال عسکر است

در مقام جان فدائی اهل همت عسکر است
جانستان دشمنان بی مروت عسکر است

هر میدان شیر غران روز نصرت عسکر است
روح ملت، جان دولت، قلب غیرت عسکر است

مملکت‌ها امن می‌گیرد ز قشون با انتظام
می‌شود پیدا بکار ملک حسن انتظام

می‌کشد از دشمنان دین و دولت انتقام
زین سبب شاهان بحال فوج دارند اهتمام

حسن محبوب وطن را زیب و زینت عسکر است
روح ملت، جان دولت، قلب غیرت عسکر است

از قشون با شجاعت حفظ سرحد می‌شود

هم نظام امنیت از دست موبد می‌شود

ساز و سامان ترقی زود بی‌حد می‌شود

در حدود مملکت گر بیخ بی حد می‌شود

از برای پادشاه پاک پیشه نیک سرشت

روح ملت جان دولت قلب پر مهر سرشت

در مطالب از جوش شعر آید بگفت

آنچه از مقصود است تا قسم آید بگفت

واضح است مطلب کیست و کم آید بگفت

لیک شکر هم به احسان کرم آید بگفت

لایق هرگونه الطاف و مروت سرشت

روح ملت جان دولت قلب پر مهر سرشت

بی‌تکلف فوج با شه پاسبان مملکت

می‌شود از دست وی بالاتر شان مملکت

می‌دهد شخص ترقی در عنان... مملکت

خواب آسایش کند بی‌دغدغه اهل مملکت

تا که اے گفتگو اسباب رفعت [illegible]

روح ملت جان دولت قلب غیرت [illegible]

وطن

دوستان کوششی برای وطن ‌‌ ‌ همه [illegible] وطن

همه گردید متحد ...... باهم ‌ ‌ همه باشید [illegible] وطن

وارد امید خدمت از اولاد .... ‌ ‌ مادر مهر [illegible] وطن

[illegible] ...... مدفن آبا ‌ ‌ خاک پاک [illegible] وطن

[illegible] ‌ ‌ شهر [illegible]

رنگ کلفت [illegible] ‌ ‌ [illegible]

[illegible] ‌ ‌ [illegible]

گر [illegible] ... [illegible] ‌ ‌ [illegible]

[illegible] ...... [illegible] ‌ ‌ [illegible]

[illegible] ‌ ‌ [illegible]

تا بکے تو صورت زیبا — عشق تو مهر دلربای وطن

آخر از فضای ایمان است — جان فشانی بپای وطن

از وطن هست شجاعت دلیر — وز وفا هست در وفای وطن

آنکه اهل مروت است و دنا — می کند سر فدای وطن

حق ادا نیست از ... ادا — سر کند ... ادای وطن

روح دنیاست محبت — ... اولیای وطن

تا نشد راست بر او راست — آنکه بیند فضای وطن

گر وطن ... — حفظ حق تعالی بقای وطن

یارب از آفت زمان محفوظ

دار داد فضل خود فضای وطن

(استاد ...)

نوحهٔ ملّی

سپهر شرقی

[illegible] خود ز نفاق ملت

[illegible] العجب ز نفاق ملت

[illegible] اسلام — [illegible] احکام شریعت اسلام

[illegible] اسلام — [illegible] نفاق [illegible] ملت

[illegible] نفاق ملت [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] نفاق ملت [illegible]

[illegible] اسلام — [illegible]

[illegible]

داور زنقاق ... [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

داواز ... اوزاق [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]

از ... اسلام در راه عشق سر داد   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]

اشرف تو پیروی کن از سرور شهیدان   ورنه ز لفظ مسلم کی می‌شوی مسلمان

خواهی چگونه باشی شوق سر دادهٔ شهیدان   تا بنگرم امروز را ...... اشتیاق ملت

داد از نفاق ملت، داد از نفاق ملت

عاقبت ایران

می‌شود دنیا بکام اهل ایران، ای نسیم

می‌نماید شادمانی هر مسلمان، ای نسیم

آفتاب معرفت گردد درخشان ای نسیم   نور باران می‌شود این آسمان ای نسیم

از فضای لامکان باد بهشتی می‌وزد

بلبل قدسی الهی بر سر گل ..... می‌خورد

کشور اسلام از حسرت همی لب می‌گزد

چمن می‌گردد لبالب عیش خوبان ای نسیم

از معارف دور می‌گردد ز سر باد وسوسه

می‌شود احیا دوباره جوهر پاک مدرسه

کودکان مشغول تحصیل حساب و هندسه

نقشهٔ جغرافیا در دست اطفال ای نسیم!

مزرع بی آب دلها آبیاری می‌شود

شیخها دق می‌کنند ظالم فراری می‌شود

چشمه‌های علم در این خاک جاری می‌شود

مرد و زن لذت برند از علم و عرفان ای نسیم!

مادران در تربیت مشهور دوران می‌شوند

دختران از معرفت شیرین‌تر از جان می‌شوند

کودکان در مدرسه با علم و عرفان می‌شوند

می‌شود هر کوچه پر از حور و غلمان ای نسیم!

بعد ازین بیگانگان از امر حق گیرند خویش

مؤمنین را هیچ کدورت کی آید به پیش

آب می‌نوشند در یک چشمه با هم گرگ و میش

می‌دمد روح القدس بر مردهٔ جانها ای نسیم!

عقلها و روحها و مغزها یکسان شوند

از ظهور علم مشکلها همه آسان شوند

بیان آنکه این سخن با جوان با اهل اثبات گفته شد

این گفتگو و احوال آئینه با بیان نکته مستقیم

می شود و بیان آن گفته شد گروه دال

می دهد تعلیم و فکر عقل بر احوال

خوشی می گفت این سیه کار با دلال

صاحب مجموعه تحریر کم گردید با این الله مستقیم

ذاکر بهشت خیز این آن تا هیچ دنیا می شود

اندرو بر علم و بهشت مهیا می شود

عارفان را بجای قرب و تماشا می شود

مشغول می باید و این با قبر به مثال المستقیم

داد آن می گفتند و نظام است تا دار

آسمان ... بر با پیشتر از آن ... دار

بس ... بیشتر و ... دیار

بر این سخن ... مستقیم

شده ... اثبات ... با ...

می شود با تمام ... المستقیم

خلعت نوروز

عید نوروز آمد خلعت با سکه می رسد؟

وعدهٔ آسایش را صحت با سکه می رسد؟

موقع اوراق نعمت با سکه می رسد؟

لاله از گلشن جنت با سکه می رسد؟

دهر شد ظلمت کده شمشیر اسکندر کجاست؟

آب حیوان محو شد خضر [illegible] کجاست؟

تشنه [illegible] ساقی کوثر کجاست؟

از [illegible]

[illegible] باز از باغ [illegible]

شیر دلان [illegible] را [illegible]

چون [illegible] گل باد بهاران را [illegible]

[illegible] با سکه می رسد

کوه [illegible] کجاست؟

شهر و دریا هم بشور رسید چارهٔ این جنگ چیست؟

بحر و بر زیر و زبر شد چارهٔ این جنگ چیست؟

خورده از صلح مشتعل شد دولتها با هم می جنگند!

خطا را انتها نبود ظلم و جور بی حد و بی حساب است؟

رونق بازار بی انتها ظلم و جفاست؟

حال ما امروز همچون حال مرغان هواست؟

یارب از این غم برما قدرت بخشا که می ترسم!

نام یار احمد یاسین الصراحی [illegible]

حاصل یار [illegible] آشنائی [illegible]

طوطیان در شکرستان [illegible]

یا رب شیر [illegible]

اندرین فصل بهار و شب چه شیرین می‌ساختی

من هم از [illegible] با این ظلمت الناس

ظلمت ما [illegible] ظلمت دنیاس

وعده این ظلمت [illegible]

ظلمت [illegible] اسلحهٔ امنیت است

خلعت ما زو شاد و استقلال این ملیت است
خلعت ما بهر ایران کوشش و جدیت است
جنبش اقوام [illegible] بهر [illegible]

عارف قزوینی

١٨٨٢ ام

"پیام آزادی"

پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد
بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد

هزار پرده ز ایران درید استبداد
هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش آمد

ز خاک پاک شهیدان راه آزادی
ببین که خون سیاوش چسان به جوش آمد

بسا [illegible] خواست [illegible] کرد
سکندر [illegible] پیش آمد

برای فتح جوانان جنگجو جامی
زدیم [illegible] نوش آمد

وطن فروشی اگر هست این عجب نیست
چرا که اول آدم وطن فروش آمد

کسی که رو به سفارت پی امید رفت
[illegible] خروش آمد

[illegible]
[illegible]

[illegible] دوست

ز خواب غفلت بر آں دیدہ کہ بیدار است
ببین نگاه اگر کور شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از غصه [illegible] ما را [illegible] قطع نظر نخست
[illegible] که [illegible] با خوبان [illegible] است

[illegible] با [illegible]
[illegible] ما [illegible] است

[illegible] که [illegible]
الهی آن که بشود [illegible] است

تو پایداری عافیت اگر باد رود
کز [illegible] است

حرف الیا

یا [illegible] عاشق [illegible]
[illegible] ما

[illegible]
[illegible] است

نگه ز دیده ساقی خراب گردانید ... [illegible]

خرابی [illegible] ... خرابی ماست

اگر [illegible] کسی [illegible] ... [illegible]

[illegible] خانه [illegible] کجاست

[illegible] خویش [illegible] ... [illegible]

[illegible] محبت کجاست

[illegible] سینه [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] معلوم

[illegible] خانه [illegible]

خراب [illegible] دست [illegible] است

ز دست غیر [illegible] ماست

اگر به حالت دل [illegible] پریشان

[illegible] آدم [illegible] است

[illegible] محبت [illegible]

[illegible] است [illegible]

اگر که پرده بیفتد ز کارهای نهانی ......
بچشم خویش ببینی رفتار عجیب و عوامل خیانت

پور داود (متولد ۱۳۰۴ هـ ۱۸۸۶ م)

در تاج گذاری احمد شاه قاجار

خاک بسر کن ز بهر تاج گذاری
بایدت از درد شور و شیون و زاری

دولت ساسانیان که گشت پریشان
شد سپر ترکمان و ترک و تتاری

تاج جهان است لیک در بر این تخت
آن که توانا شود به افسرداری

وای از این شاه و از چنین شه ... گروه
تاج کیانی ز ماست زینت و یاری

چشم امید ما به شاهزادگان چیست
هیچ نه دهد شود زار با بهاری

احمد یگانه است گر چه شده شه
نیست ز بیگانه جز سپاهی و داری

عاقبت کار گرگ زاده شود گرگ
گر چه ملت بزرگ از چه سپاه داری

منظومات اخلاق و وطن

خطاب بہ فرنگیاں

اے فرنگی! اتفاق و علم و صنعت از تو

عدل و قانون و مساوات و عدالت از تو

فتنہ و جنگ و جدال و ... از تو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی طی الارض صحرائی [illegible]

[illegible] بیابانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

اختراعات جدید و علم و صنعت از آن تو

از زمین بر آسمان رفتن و تسخیر آسمان از آن تو

کسب و شهرت بر اقبال ملت از آن تو

غوطه خوردن اندر بحر با [illegible]

خواب راحت، بستر راحت، ناز و نعمت مال ماست

شیخی از ما، بابی از ما، بطر دنیا [illegible] از تو

دهری از ما، صوفی از ما، مکتب قانون از تو

خرقه و عمامه از ما، کشتی و بالون از تو.

گفتم بشنو ای احمق: مجاز از تو حقیقت مال ماست

خواب راحت، عیش و عشرت، ناز و نعمت مال ماست

مال دنیا بهر بخشش رنج و راحت بهر قسمت

وحش و شیطان است سود و شر و دشمن بهر ...

ای فرنگی اگر از این دنیا شما را لذت است

اندر آن دنیا سفر و عیش و لذت مال ماست

حور و غلمان، باغ رضوان، ناز و نعمت مال ماست

[illegible]

شیرمردان [illegible] هندوستان را فتح کرد

[illegible] شیران [illegible]

[illegible]

[illegible]

گرچه در ظاهر مسلمانیم، باطن کافریم

[illegible]

مال موقوفات را چون شیر مادر می‌خوریم

[illegible]

خواب راحت [illegible]

پروین اعتصامی

(متولد ۱۳۲۸ه ۱۹۱۰م)

کارهای ما

نخوانده فرق سر از پای، عزم کو کردیم
نکرده پرسش چوگان، سراغ گو کردیم

به کار خویش نپرداختیم و بیکاره
تمام عمر نشستیم و گفتگو کردیم

به وقت همت و سعی و عمل هوس راندیم
به روز کوشش و تدبیر... آرزو کردیم

عبث به چشمه شتابیدیم، آب جو را
هر آنچه کرد بد ایام [illegible] کردیم

[illegible]
[illegible]

چو زال [illegible] سفر آرزو کردیم
چو آب خشک شد، اندیشهٔ سبو کردیم

اگر که [illegible] ما شد [illegible] چرا
ملول گشت چو ما [illegible] کردیم

چو عهد نامه [illegible]
که آنچه وعده بود [illegible] کردیم

هزار مرتبه دریا [illegible]
از آن زمان که نشستیم در این گرو کردیم

نه هیچ [illegible]
نه هیچ سبزه و نشاط به طرف جو کردیم

چراغ عقل نهفتیم شام گاه رحیل | از آن به ورطهٔ تاریک جهل رو کردیم
بغیر جامهٔ فرصت که کس رفوش نکرد | هزار جامه دریدیم و بار فو... کردیم
تباه شد دل از آلودگی و دم نزدیم | بسی به تن گرویدیم و شستشو کردیم
سمند توسن افلاک راهوار نشد | به توسنیش چو یک چند تاخت و تو کردیم
ز فرط آرزو چو هوا خوار تیره ... دردل | نظاره بر سر راه ای لا شه ها کردیم
چو زور مند شدیم از زبان سگبانان | به جبر لقمه ربودیم و گفتگو کردیم

اثال زشاخ حقایق به بار ننشیند
که ما همیشه حکایت ز رنگ و بو کردیم

فرہنگ الفاظ

سخن نو

"خواب یوسف ہو"

صفحہ	لفظ	معنی
۱	تراہو سے	تراہو سے بجلی سے
		چلنے والی گاڑی جو تیز چلتی ہے۔
۲	عرادہ	ایک قسم کا لڑائی کا آلہ
۲	شعلہ	[illegible]
۲	[illegible]	جاور
۳	دریچہ	کھڑکی
۳	[illegible]	[illegible]
	دخل الکلام	دخل دینا کلام میں۔
۵	[illegible]	دیکھا ہے [illegible]
	[illegible]	کیا تم نہیں سمجھے؟

الفاظ متفرقہ

صفحہ	لفظ	معنی
۳	گرد باد	ہوا کا بگولا۔
۴	[illegible]	[illegible]
۵	[illegible]	[illegible]
۵	[illegible]	آہستہ آہستہ۔
۵	[illegible]	[illegible]
۶	[illegible]	[illegible]
۶	آہ و واویلا	افسوس [illegible]
۶	[illegible]	[illegible]
۸	[illegible]	[illegible]
۸	عدد ۳۲۵	اسکندر [illegible]
۸	زی	ہیئت۔ لباس۔
۸	۳۱۶	

۸	عدتہ	غازۂ چشم			
۸	مشروانہ	بہشت کی حق پر شدہ ولے	۱۰	مشتعلانہ	تیز روشن
۸	من قبل یعنی اول	جس کسی نے مسلمان کو	۱۱	صحنہ تیاقور	سرتاسر
	آخر تک	عمداً قتل کیا اسکی سزا	۱۱	تیاقور	شعشعہ
		جہنم ہے جس میں وہ ہمیشہ			
		رہیگا اور اس پر اللہ کا			
		غضب ہوا اسکی لعنت ہوا		ساز قصہ الخ	ان سازوں کی جمع ہے
		اور اسکے لئے بڑا دردناک			اور وہ اس سے گھو
		عذاب تیار ہے			پھٹکارا ہوا یا ٹیکے
۹	دو دفعہ سا الکہ	اور اسکا کھلم کھلا حکم ہے			
	[illegible]	[illegible] کیا تھا ۔			
۱۰	[illegible] الخ	[illegible]			
		[illegible]	۱۲	[illegible]	لمبی داڑھی
		[illegible]	۱۳	قتالہ ہا [illegible]	آنکھیں گیانیاں
		[illegible]			قتالہ یعنی سنگار کی
					کمائی ۔
			۱۴	ساقر	چھڑی
۱۰	چاشت	شہدی	۱۵	قطرہ	کرتا جیسا ایک [illegible]
۱۱	[illegible]	میر دھی			

۱۲	ش	"باب" بانی مذہب بابی
۱۳	قاطری	منسوب بہ قاطر (خچر)
"	امیر توپخانہ	فوج کا جنرل
"	[illegible] با شوری	مجلس مشاورت سے مکاری کرنا۔
۱۴	ہورا	ہُرّا (نعرۂ مسرت)
"	کورہ ہائے	لوہاری کی بھٹی
"	حدادی عمیق	بڑی گہری
"	در اشتعال	بھٹیاں بھڑک رہی ہیں —
"	چکش	ہتھوڑا۔ گھن
۱۵	پیرزال ہائے	چرخہ چلانے والی
	پنبہ ریس	بوڑھی عورتیں
[illegible]	[illegible] زدن	لٹھ مارنا۔ لکڑی مارنا
	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کسی چیز کی طرح ہوکر
[illegible]	[illegible]	[illegible]

۱۸	صعود	اوپر چڑھنا۔
"	آلِ طٰہٰ	اہلبیت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم۔
۱۹	تیہ غم	بیابان غم۔
"	مجازات	سرسری گفتگو۔
۲۰	جرحات	زبان کا زخم ایسا کاری ہوتا ہے کہ وہ کسی طرح نہیں بھرتا ہے۔

فلورنس نائٹ انگیل

۲۱	بہرہ مند	فائدہ حاصل کرنے والا
"	پیدا باشد	شروع کیا جائے۔
"	جگر گوشہ	جگر کا ٹکڑا۔
"	قرن اخیر	آخری صدی
"	پرستار بیماراں	مریضوں کی خدمت کرنے والی
"	مراقبہ	دیکھ بھال۔
۲۲	غمخوار	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

۲۳	مہندسی	انجنیری
”	شہر قشنگ	خوبصورت شہر
”	افتخار	
”	معادن ذغال سنگ۔	پتھر کے کوئلہ کی کانیں۔
۲۴	ریاست مریض خانہ‌ہائے کوچک۔	چھوٹے اسپتال کی افسری۔
”	المان	جرمنی
”	در راہ نوع خواہی آمدہ است	بنی نوع انسان کی بھلائی کا کام کیا ہے
”	مالیہ صحیہ	مالیہ متعلق بیمار۔
”	صحیہ	متعلق بحفظان صحت
۲۵	جنگ	[illegible]
”	اولیائے امور صحیہ	[illegible] کے ذمہ دار افسر
”	قوطی [illegible]۔	ٹین کے چھوٹے ڈبے۔
”	بالکا [illegible]	[illegible]
		[illegible] ایک چھوٹا سا
		[illegible] ہے۔
”	وجوہات	[illegible]
۲۶	[illegible]	[illegible]

۲۷	سرحدہاں درست۔	سرحدات درست۔
”	تلفات	جانی نقصانات۔
۲۸	تخمین کرد	اندازہ کیا۔
”	مشاق	مشقتیں۔
”	عملیہ	آپریشن، جراحی۔
۲۹	ولیو	خواہ اگرچہ
”	احزاب	جمع حزب بمعنی گروہ
۳۰	ترفیہ مرضا	مریضوں کی بھلائی۔
”	بیمارستان نظامی	فوجی شفاخانہ۔
	مجزا	الگ۔
”	ذوقو	جداجدا
”	توصیات مفیدہ۔	نیک مشورے۔

رضا شاہ پہلوی

۳۳	شاہزادہ	شاہزادن
”	سستی	باقی
”	استقلال	آزادی
۳۴	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]

۳۴	وحشت فراق	[illegible]	۱۷	نشست	پریشانی
۳۵	[illegible]	[illegible]	"	چپاولی	[illegible]
"	بادشاہی	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	ماہ جنوری	۳۲	[illegible]	[illegible]
۳۶	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	ابتدائے حال
"	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
۳۷	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]			[illegible]
"	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]	۳۳	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
۳۸	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]			[illegible]
۳۹	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]			[illegible]
۴۰	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]	۳۴	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]	"	[illegible]	[illegible]

۴۴	متاثر	مادی
۴۵	[illegible]	نکھار کرنا
۔۔	[illegible]	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]

۴۶	بائنڈری	کی شیشیوں / بیٹری (خانہ ساز) / قوت برقی
۔۔	چراغ	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]
۔۔	کشش	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]
۴۷	[illegible]	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]
۴۸	[illegible]	[illegible]
۴۹	[illegible]	[illegible]
۵۰	[illegible]	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]
۵۱	سپورٹ	[illegible]

ریڈیو کا بل

۴۴	[illegible]	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]
۴۷	[illegible]	[illegible]
۔۔	[illegible]	موسیقی
۴۸	[illegible]	[illegible]
۔۔	[illegible]	[illegible]

۵۱	دیالاگ	ڈائی لاگ – (افسانوی مکالمہ)
"	ڈرامہ	ڈرامہ۔ تمثیل
۵۲	تودہ	عوام۔ رعیت
"	احصائیہ	شمار
۵۳	نشر افکاریہ	خیالات کا نشر کرنا (ریڈیو کے ذریعہ خیالات و افکار کا پہنچانا۔)

نامہ زربالوحنا ام

۵۴	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]
۵۵	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]
۵۶	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]

۵۷	قرون متمادی	گذشتہ صدیاں
۵۸	لطمۂ خزاں	خزاں کے تھپیڑے
"	میلادی	عیسوی
۵۹	فرتوت	کہن سال
"	تحیات	سلام

اوضاع نامطبوع ایران

۶۰	امپریال	امپیریل۔ شاہی (سلطنت۔ شہنشاہی)
"	[illegible]	آپ تشریف لائے۔
"	[illegible]	[illegible] کی شال
۶۲	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]
"	[illegible]	[illegible]

۶۴	پیہ گاؤ	گائے کی چربی
//	فابریک	کارخانہ
//	تکالیف	تکلیفیں
۶۴	مسئول	جس سے سوال کیا جائے۔
//	بیگلربیگی	انسپکٹر
//	فراش باشی	چپراسیوں کا داروغہ
//	اجارہ	ٹھیکہ
//	ارازل و ادانی الناس	کمینے اور ادنیٰ لوگ
//	اسباب چینی	الزامات
//	جور	ظلم
۶۵	گمرک خانے	چنگی خانے
//	ودایع	جمع ودیعت بمعنی امانت۔
//	ادارہ صحیہ	محکمہ حفظان صحت
//	رجال مطلق	[illegible]
//	[illegible]	[illegible]

۶۵	اعوجاج	ٹیڑھا۔ کج
۶۶	مطرود	نکالا ہوا۔ پھینکا ہوا۔
//	مخارج گزاف	مصارف کثیر
۶۷	لازم غیر مفارق	جدا نہ ہونے والا ساتھی
//	دستیاری	مدد
۶۸	ردیف	پیچھے بیٹھنے ۶۹
//	منازعہ خارجہ	بیرونی جھگڑے
//	گمرکات	محکمہ چنگی
۶۹	اخذ رشوہ	رشوت کا لینا
//	معادن بیحساب	وہ کانیں جو بغیر کھدائی کے پڑی ہیں۔
//	مشابہ	مثل مطرح
//	واثقا	[illegible]
//	[illegible]	[illegible]
//	[illegible]	[illegible]
//	[illegible]	[illegible]
//	[illegible]	[illegible]
//	[illegible]	[illegible]
//	[illegible]	[illegible]
//	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	رسوائی
”	تذکرہ [illegible]	حکومت کی [illegible]
		رعیت
”	کا عہد و [illegible]	[illegible] کی [illegible]
”	[illegible]	اکثر مقامات
”	[illegible]	ایک ایرانی [illegible]
”	[illegible]	[illegible]
		[illegible] رعایا
[illegible]	[illegible]	[illegible] کے [illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]

۶۵	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”		[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	قول	[illegible]
		[illegible]
		[illegible]
		[illegible]
		[illegible]
		[illegible]
۶۹	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]
”	[illegible]	[illegible]

٤٥	موسیقی ۔ [illegible]	ساز کی [illegible]
″	مجسمہ سازی	[illegible]
″	پارچہ	[illegible]

معارف ایران ۔ [illegible]

٤٧	دانشگاہ	یونیورسٹی
″	دانشکدہ	کالج
″	تدریس طب	[illegible]
٤٨	حقوق	قانون
″	علوم سیاسیہ	[illegible]
″	دار المعلمین [illegible] / دانشکدہ	یونیورسٹی [illegible] / معلمی ادارہ
″	محصلین	متعلمین ۔ طلبا
″	ساختمان	عمارت
″	[illegible]	تہران [illegible] / [illegible]
٥٠	[illegible] فارسی	دہاتی کشتی
″	[illegible]	صندوقی کشتی
″	جدیت	[illegible]

٤٠	[illegible]	[illegible]
″	[illegible]	[illegible] / اقتصادی [illegible] / حکومت سیاسی
٤١	[illegible]	
″	[illegible] / [illegible]	[illegible] / انجمن [illegible]
″	[illegible]	[illegible]
٤٢	ایران	([illegible])
″	دانشکدہ جنگی	[illegible] کا کالج
″	وزارت معارف ۔	وزارت تعلیمات ۔
″	ادارہ کل [illegible]	[illegible]
″	مدرسہ [illegible] / آبادان	آبادان [illegible] / کا اسکول ۔
٤٣	نفت	مٹی کا تیل
″	آموزشگاہ [illegible]	[illegible]
٤٤	برنامہ	[illegible]
″	[illegible]	[illegible]

ختم شد حصہ نثر!

فرہنگ حصہ نظم

تخمیس

۸۰	استبداد	ظلم خصوصاً وہ تعدی جو سیاسی لوگوں پر کی جائے
"	مشروطہ	حکومت دستوری
۸۱	ملکا	اے بادشاہ
"	جنود	جمع جند بمعنی لشکر
"	عاد و ثمود	قدیم قوموں کے نام
"	ملاہی و مناہی	لہو و لعب
"	روز موعود	قیامت
۸۲	خلود	ہمیشگی
"	عیون	جمع عین بمعنی چشم
"	جفون	جمع جفن بمعنی پلک
"	خدود	جمع خد بمعنی رخسار
"	قدود	جمع قد
"	ہدر	ضایع، برباد، مفت جانا
۸۸	انانیت	تکبر و غرور
"	قعود	بیٹھنا
"	کوکب مشروطہ	دستوری حکومت کا ستارہ۔

کار ایران

۸۹	استبداد	معنی لکھے جا چکے
۹۰	خفاش	چمگادڑ، شپرہ چشم
"	شوکت	[illegible]
"	سپہدار سترگ	سپہ سالار اعظم
"	صمصام	تلوار
"	نیرم و بیژن	(ایران کے مشہور پہلوان)

"وطن من"

۹۱	مہین	بزرگ
"	عجین	خمیر
"	افرشتہ	فرشتہ
۹۲	ایلے بزرگ	سپہ سالار ایران

خطاب بہ شاہ

۹۳	گرگِ دماں	خونخوار بھیڑیا
〃	تہیاں	خونخوار
۹۳	اندر خور	لائق

قوۂ حربی

۹۴	قشون	لشکر
۹۵	موتّد	پیچ سے ٹھکا ہوا، میخیں لگا ہوا
〃	دو زخم	نہیں ادھیاں۔
〃	کیف و کم	کیسا اور کتنا۔

"وطن"

۹۶	مہر انتما	محبت سے بھرا ہوا۔ محبت کرنے والا۔
〃	منشاء ارزاق	رزق ملنے کی جگہ
۹۷	والا ستا	بلندی و برتری

نوحۂ ملی

۹۸	مبعوث	پیدا کیا ہوا
〃	خاضع	عاجزی کرنیوالا
〃	رواق	چھت۔ سرِبام
۹۹	نطاق	کمر کا پٹکا
〃	سرآمد	سردار
۹۹	نوزادہ	نیا ہوا
〃	محاق	اصطلاح نجوم میں نحوست۔

عاقبت ایران

۱۰۲	رتّال	ریل چلانے والا
〃	راہ آہن	ریلوے لائن
〃	طالقان	ایک شہر کا نام

خلعت نوروز

۱۰۳	تحفہ	ہدیہ

۱۰۴	روشنی	تاریخ
۱۰۶	بایکاٹ	حرکت زبان متاع
۱۰۸	استقلال	آزادی

پیام آزادی

۱۰۸	[illegible]	زیارت قدم گاہ / تباہی خاندان
۱۰۸	دادبخش	دشنام دارا
۱۰۸	لال	[illegible] گنگا
۱۰۸	[illegible]	ہیرا

نغمات دوست

۱۰۷	پلیس	پلیس
	[illegible]	دنیا [illegible] کی نگاہ میں / [illegible]

لباس مرگ

۱۰۸	حیثیت کابینہ	حیثیت وزارت

۱۰۹	سپوت قوم	ایک پیالی چائے کا عالم

[illegible]

۱۰۹	[illegible]	[illegible]

[illegible] فرنگیاں

۱۱۱	[illegible]	[illegible]
۱۱۱	[illegible]	[illegible]
۱۱۲	عطر	[illegible] بادشاہ کا [illegible]
۱۱۲	[illegible]	[illegible]
۱۱۲	[illegible]	غبارہ [illegible]
۱۱۳	[illegible]	[illegible]

کارنامے ما

۱۱۴	اہرمن	[illegible] (آتش پرستاں)

(ختم شد)